

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ابرام ۱۳۱۱ - مجلس شورای و چون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰
موزه عهده تا نوار فرشته می رسد به همین جهت مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رسد به این جهت مسیح و مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام صنایع دیگر موجود
مقدرت تان را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش مخصوص هر سلیقه
نیم عودش و کفشهای اصل پرستی
موتور و برقی و غیره
آدرس: میدان شهر نو کوه کفروشی

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کتایب و غیره
برق و غیره
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزوات هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

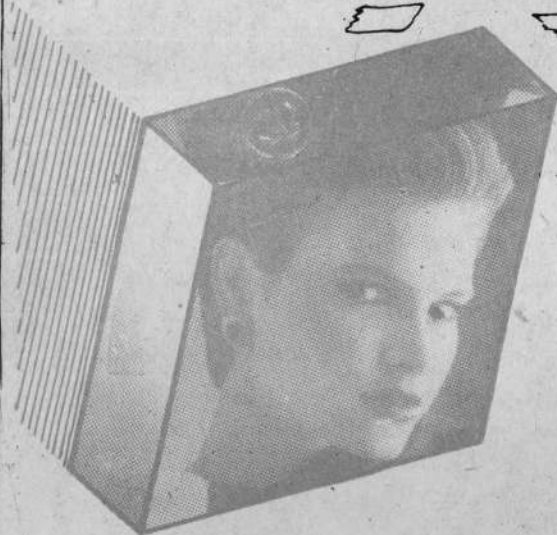
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با
لطف لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت
کمپنی است. عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد.

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده ها
از لطف و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

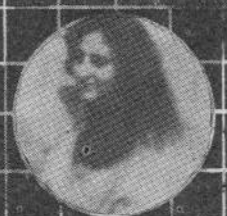
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری، دیوارنگاری و نقاشی آکواتینتی
شماره اول در قلمرو هنر، آکواتینتی، آکواتینتی، آکواتینتی، آکواتینتی
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در بیدار



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

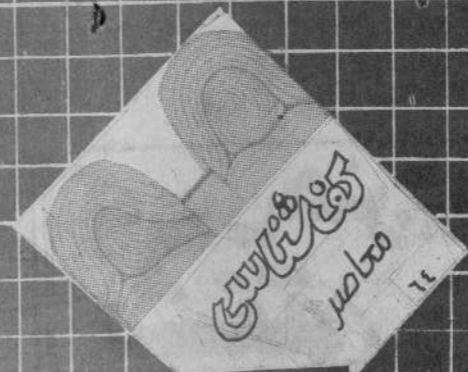
مدیرمسئول: دکتور کاظمین
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۶۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امروزیسی نامی
ارت و گرافیک: حمید حلیبی و حمید سمود
ناشر: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مختم: محمد گل

ادرس: مکزویون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر ۸
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تفسیری
محمود جیمیسی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بیارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسانس انگلیسی را بهشته
میشود • چندماه است استیوردرین •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از دو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردرین نمیشدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردرین شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل ، خویش راد در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است ، چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همبندان .

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل ، کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سوه بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

درکابل

پهلو

پهلو



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گونته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گشته گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کوئته.
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحات عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التماس

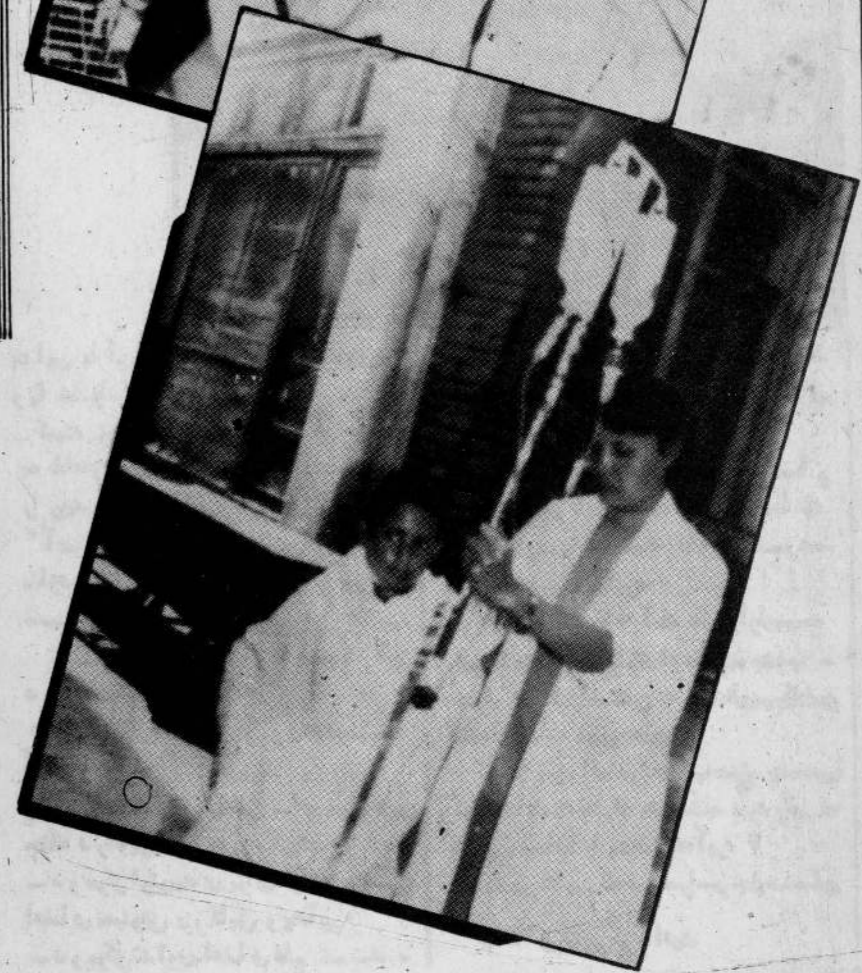


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکیبه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد
 مانده است چشمه دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.

نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضیانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.

از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:

"امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزادهاست
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئد و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیشود که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظارن
 میگرد.

آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:

کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نورو میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:

"ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتیم زیرا
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."
 به همه اتاق ها سر می زنم. از میان
 چهرکت های مریضان بر ایمان راه باز می
 کنم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف ه این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
 و نخواست ه اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیسوده ه از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آتشدان قسوغ
 پر شش های را در نور دیده اسف کد :
 از ابتدایی باور های بشری (به هر -
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات ه هرچه رابه نیایش نشسته -
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش ه نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم . آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود ه
 است که گرسنه گان مایه مایو پیوند دهند ه
 معاهد گراهی رفته اند و تهنگان آب بقسا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ه طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ه طریقی
 دیگر . . . ؟

. . . و اما ان سفر پر بار ه با لند ه
 و حجبی . . .

سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
 متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجست ه همانی که پیشوای مسلمان -
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد -
 ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " رادیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بحد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که ه پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خویشتن علاقت
 راهداری باورش رابه دست راست
 یا چپ (علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیسوده شود . از همنجا -
 ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست ه پاسا
 " خطی " و بار یک و یا هم " حجبی " و پر بار .
 بدین شبهه هیچیک از این مسویر ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین واصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست ه چس
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
 های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به
 بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ه مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه ه -

درون سینه من دگما حکما سیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی
 داشت نه افقی . به مزم بمرآج آماج
 باید رفت و زود رفت بدوین آن که به
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید . یا هر هسه
 بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت
 و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس .
 قدم به قدم بایستی همین را دانسه
 که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی
 "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا زاین -
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته
 شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی"
 نهراسید .
 باری برگردیم به خاستگاه سخن .
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد :
 نخست "خیال آفریننده" که ما از آن
 حدتاء دود ستاورد داریم :
 یکی "تصمیم و انتزاع علمی" برهبانی
 تدبیر معارف از بازتاب بلا فصل و -
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -
 ذهن آدمی .
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری
 بر احساس بازتاب هستی با آمیزه بسی
 از اشتراک جدایی ناپذیر عامل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه
 باشد به گونه پیشی در آمد بر
 بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم
 موز نم :
 الف - علوم سریه : مجموعه اصلا
 آداب و تشریفات و مقررات است با ایما
 به وجود یک جهان سری و نا مشهود
 ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان
 مشهود محسوسات .
 این تعالیم در برخی از فرقه ها
 رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ
 تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر
 چند تا از اصطلاحات آن مانند :
 "ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، "نیل
 به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس"
 "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای
 نخواهد بود .
 مرثا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

یشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی
 (و حتی غرضی) و دروم "خیال ماورایی"
 یا "انسانی" که ما از آن چهار دستا
 ورد داریم :
 همه کی پیشه هم بسته هم میروند و
 از یک ریشه :
 - علوم سریه .
 - مذهب و کلام .
 - فلسفه مرز تخیل و تمقل .
 - عرفان و صوفیگری .
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ
 بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موهبت خاص" را شرایط دست یافتنی
 به این علوم میدانند . مثلاً خواجه
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)
 میفرماید :
 هر که شد محرم دل در حرم پادشاه
 و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند
 و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :
 انبیا عام بدندی کز نه از الطاف خاص
 بر من هستی آن ها کما مهر بختی
 و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی
 شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی
 خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در -
 ((التضمین فی صناعه التضمین)) به تائید
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته
 زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و -
 منتهیست :

"ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل
 از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیر
 نده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشند -
 همروز کار و همزمان ما" تلاش انسانست
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از
 خاک به خدا بازگردد ه طبیعت و
 حیات را که دنیا میبویند ه قداست
 و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب
 است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر
 ناروایی بر ندارند را "ما" میافزاید :
 هرچه نزدیک است و دم دست و نازل
 و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دورتر
 و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان
 پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی
 که برای آغنا کردن او با "راز" همه
 وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا
 مشیت ناشی از اراده الهی و قضای -
 محتوم ه جهان را مگر داند و این -
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق
 تا سوتی نمیکشد . به همین سبب
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -
 معصومان بهانگران هستند . اطلسه
 ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین
 امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز
 توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده
 شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه
 خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای
 چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تریه مصرف ببرد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بگرد بگرد پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن چا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحادنه ارزیابی میکند به صورت قطع حدسش به گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد و دستگیرش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگرداند . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میبندد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میبرد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا
- ملصحت خواهد شد که می طی طور از خو -
- بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گوید.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و نشریات، کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشریاتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تاکنون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

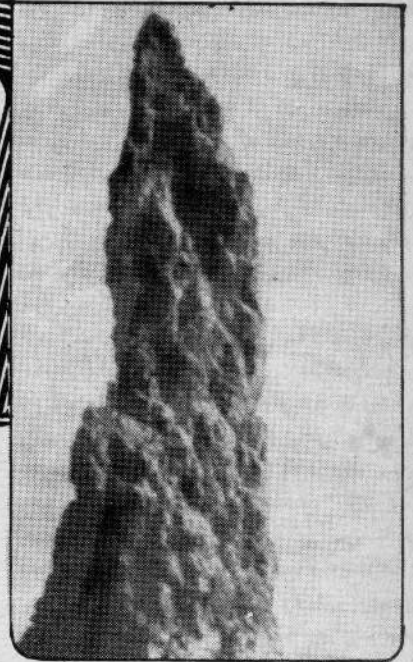
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يې تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسايس هېڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يې له همكسي څخه د پوزيات دي له همكسي څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يې تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسايس هېڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يې له همكسي څخه د پوزيات دي له همكسي څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري اود لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حرکت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتوشمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندونكو لخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . يوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يې دادي چي له همكسي څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكسي څخه د لمر واټن : له همكسي څخه د لمر واټن د ستورو پيژندونكو لخوا يوسلو پنځوس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكې ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

برخي يعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شکل لري او د اوستانوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شکل لري .

د ياد ولولو د ه چي اکثره کتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوبيزي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تيريد وسره يې خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستاد کتاب څلورمه برخه چي د - ((پست)) په نوم ياد يزي اوس هم د شعري کيفيت اورو لرونکي او داسي بنکاري چي دغه برخه هم په لومړي سرکي په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل كي گاتا او په بهلوي ژبه كي گاس تلفظ كيد ه او بيا وروسته په دري ژبه كي تري ((گا)) جوړ شوي دي چي د مکان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرکو څخه متشکه ده چي د ((ها)) په نامه ياد يزي . هره ((ها)) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل كيزي چي هره تړنه د - ((وچس نشتي)) او هره مصرع د « انسن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتواو ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه مخانگري ليکني سبک لرونکي دي .

د هغو کتابونو له ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدمت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه اونوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چي د ((ويدا)) له کتاب څخه وروسته يې د دويم آريايي کتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپر
- ۳- وند پيداد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمرخپوکی چي له پينا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصيله برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرواوښد ونوڅخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يې ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شکل كي لکه د ويد ي سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يې اکثره برخي په اوسني يعنې منشور شکل اوستي دي او معني تغييرات پکي منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه - تغييرات عمدتاً د سانسانيانو په دوره كي په اوستاكي پيښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . که چيري په دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې که چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري کم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته په همدغه واټن كي اوږدل كيداى شي .

کهکشان :
کهکشان د يوزيات شمير ستورو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په کيهان كي د پير کهکشانونه وجود لري چي هريوي په متوسط ډول د دوه سوه مليارد ستوري لري .

د فو ستور له ډلي څخه يوشمير لکه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همکې هم له همدغې د ويي ډلي څخه شميرل كيدای .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپيښونو په وسيله د نري يوشمير پوهان ارفضا خپل ونگي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارد څخه زيات کهکشانونه وپيژني .

د د فو کهکشانونو يوشمير زمين له کهکشان څخه يولپيارد نوري کلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټکل شوي دي .

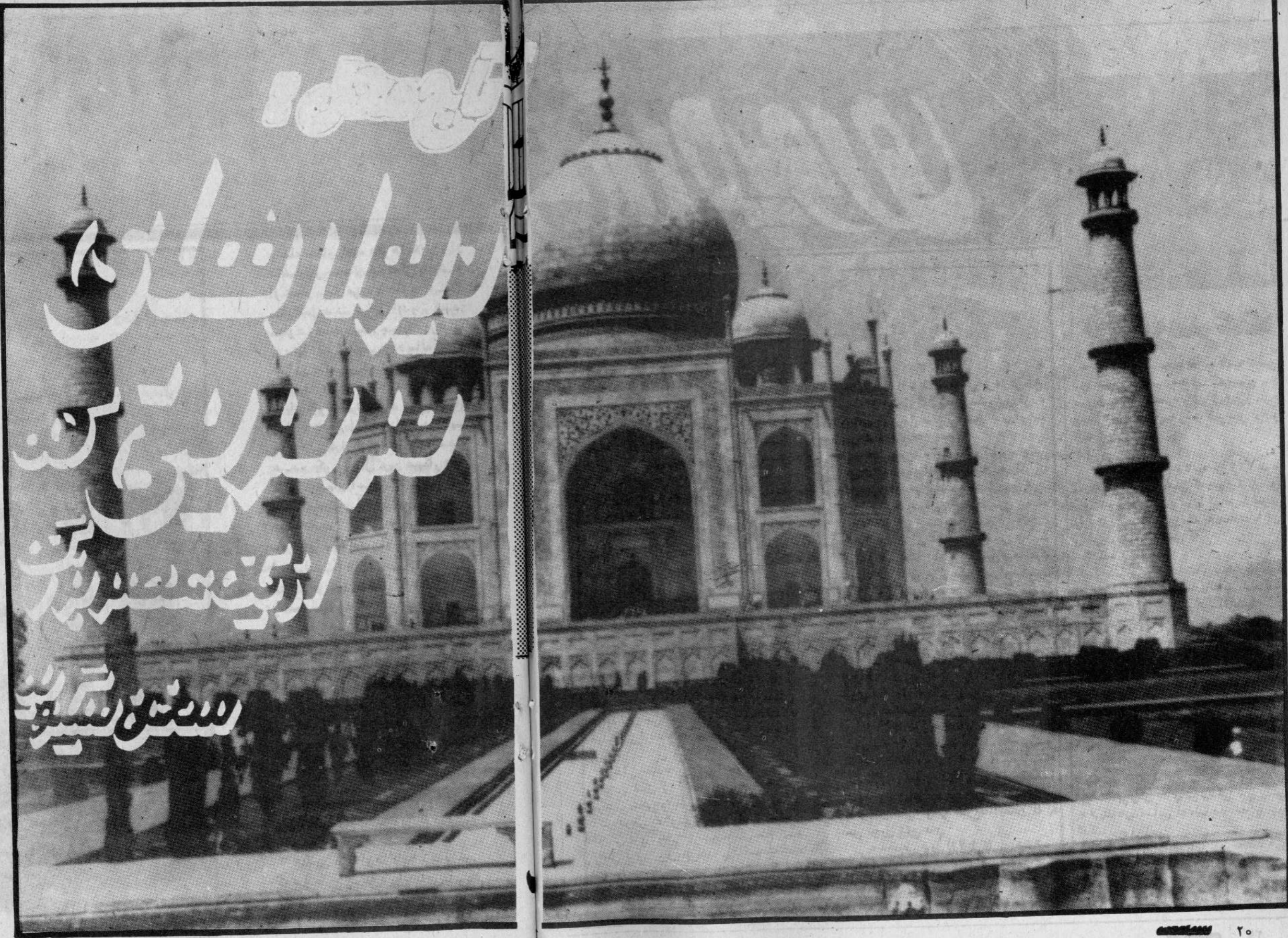
د وکتور ظاهر ظہیر مد پسر
 مسول مجلہ سپاون بنا پسر د موع
 دولہ هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ سور از شہرہای دہلی
 بہلیس و اکرہ دیدن نموده و
 از انجا راپسورہای برای مجلیہ
 سپاون واخبار ہفتہ تہیہ نموده
 اند کہ اینک درین شمارہ
 راپور تاز از اکرہ را بہ نشر
 برسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجہ سانتی گریس
 سفراز دہلی جدید بہ آکرہ ہرزحمت
 است . فاصلہ بی کہ چہارونہم
 تا پنج ساعت رادر برمی گہرد وچادہ
 باریکی کہ ہر لحظہ احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما بہ ہر حال
 مسافرت بہ ہند ہ بدین دیدار از آکرہ
 چاہی کہ یکی از زہنہا ترہن دستاورد
 تمدن جہانی یعنی تاج محل ودیگر
 بناہای تاریخی قرار دارد ہ ناکامل
 خواہد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دہلی را بہ قصد آکرہ ترک نمود . حوا
 لسی ظہر جادہ ہای مزدحم آکرہ مرا
 یکی ہ بی دیگر عقب گذاشتم و در
 ہوٹل زیبای آکرہ توقف کوتاہی بہ
 عمل آوردیم . در ہوٹل با مہماندار
 محلی آشنا شدہ و مستقیماً راہ ہنسل
 ہای تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شہر آکرہ را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبرہ است کہ شاہ جہان
 فرزند جہانگیر و نوادہ اکبر بزرگ از
 سلسلہ مہاراجاں مغول کہ ظہیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است ہر
 ہمسرہ ممتاز محل ہر فرراز رود خانہ
 جینا بنا نهاد .



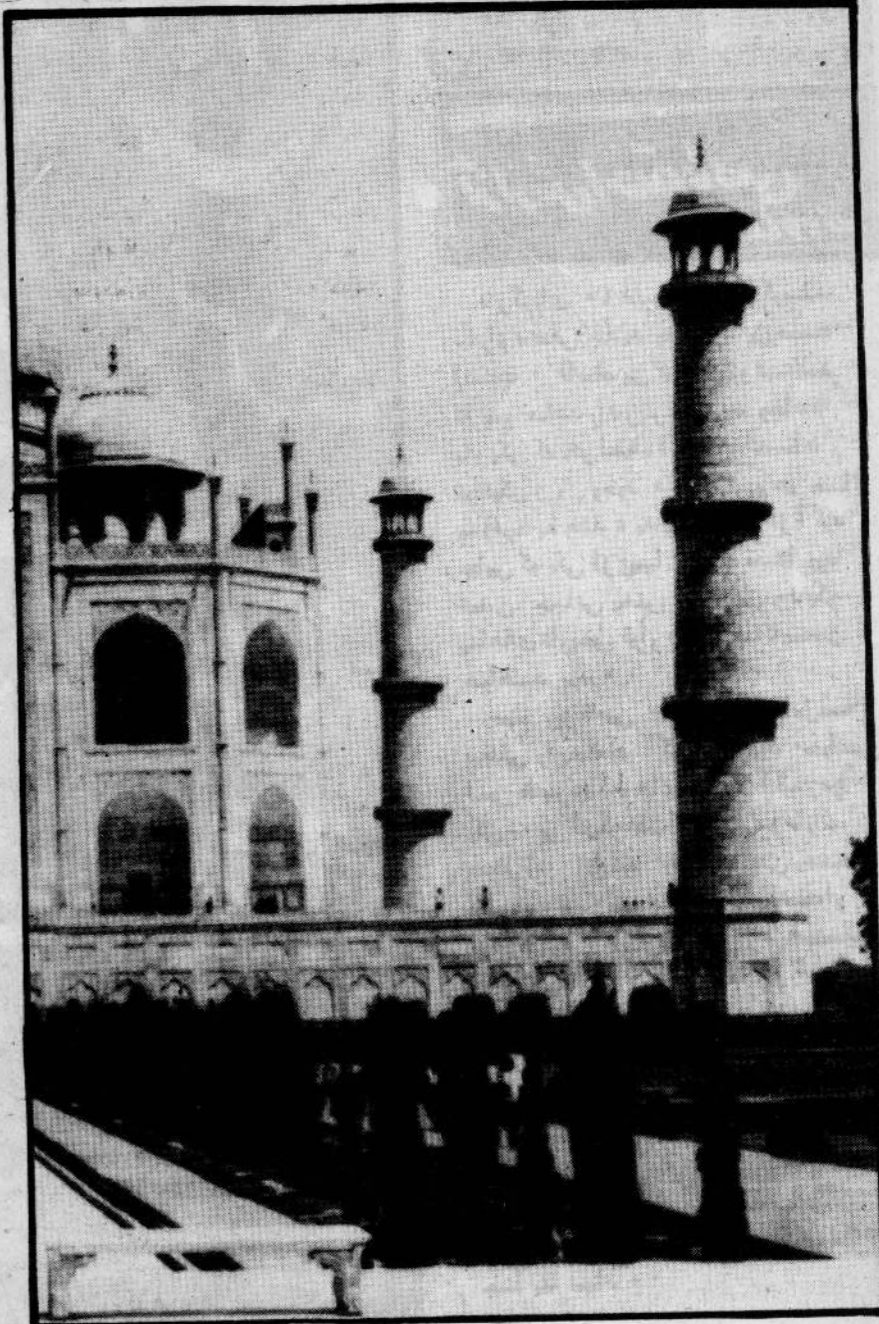
تاریخ
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر و هند و بر دنویا استالوی و او ستین دو سو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



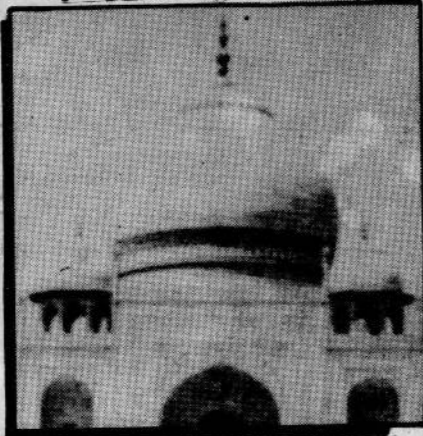
تاج محل را بنا کردند

که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قارتگری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغام و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نورجهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها و مهارت خونین شاهان مخطوبان و صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش همایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت همایون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش پیروز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت (۹) -

دې پوځه له ښاره لري کليوالی سيمی ته مولي کوه کړي وه . هغه کوټه چسپي موزيکی اوسيدو . د يوه گراج برسر په دوهم پوړ کې وه . په لويديځي اوجنوس خواوې يې د وي لوی ارس گانې وې . چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکی منظره او نضا تری د هغوله ښکلې لرلید سره د کوټې له منځه لیدل کیده . شاوخوا شنسې وروښوگانې ، چسپي ښکلې ، پتيان ، وپالی او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه . د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې دي او چمنونه وچسپي دي ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله .

خوابړندې باتې وي ، پوناخايه مې وليدل چې داسې يوه حسینه پېغله پکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده بنگر ه راپېوته . د هغسې تورو ملالو فتو سترگو ، جگې بزې ، سپين مخ له پرمخ اواننگوراموږ ند وتورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لسې حسن د پورنگينه پسرلی سازکړې و . په تيره بيا د هغسې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي تیکرې چې له خپلو خوږو وېښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې ، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسرن ښکاروله . د پېغلی دې آسمانې جسن مې داسې په سترگو خوازه ، وږول چې اوز دې شيبې مې سترگې د هغسې نازنين صورت ته پاته وې ، څه شيبه يې هغسې هم زه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگسې

بیا مې د روزي خواته وکتلی . نوږسې لیده چې پېغلی هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه . اوزه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شو . هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روزي خلاصيد اوله هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل ، وړند اوکون يې کړم ، عقل او هوښ يې راڅخه واخستل . خوږه پسرې پورې ، خيالی او هوسناکی دنياگې سره يې آشنا کړم . د نجلی جاد وگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم . ان د ويره چې دود ، ورو مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې د دې يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونوسې ورک وي

خوکه گوږم چې سبا بيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولو م ، پوهل بيا د حسن ميره به دې - د روزي کې راښکاره شوه او زما سترگې پور لعل بيا د هغسې د نازنين صورت د لعلنده سپوږمې پلوشو سره وپسرېښولې . خون مې د پېغلی په کوراوکوټې تر پورته زياتې تودوخه ليدله .

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي او دې پوه شو چې نه د ايواري زه په حسيني پېغلی نه م مين شوې بلکه د هغسې په زړه کې هم ضرور څه شته . په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د پېغلی افوستله افوستل مې چې نوکړې ته ولاړ شم ، په زياتې جورانتيا سره مې پام شو چې د پورې په خپر حسينه پېغله راته څه اشارې شانسې کوي . پوهل بيا مې

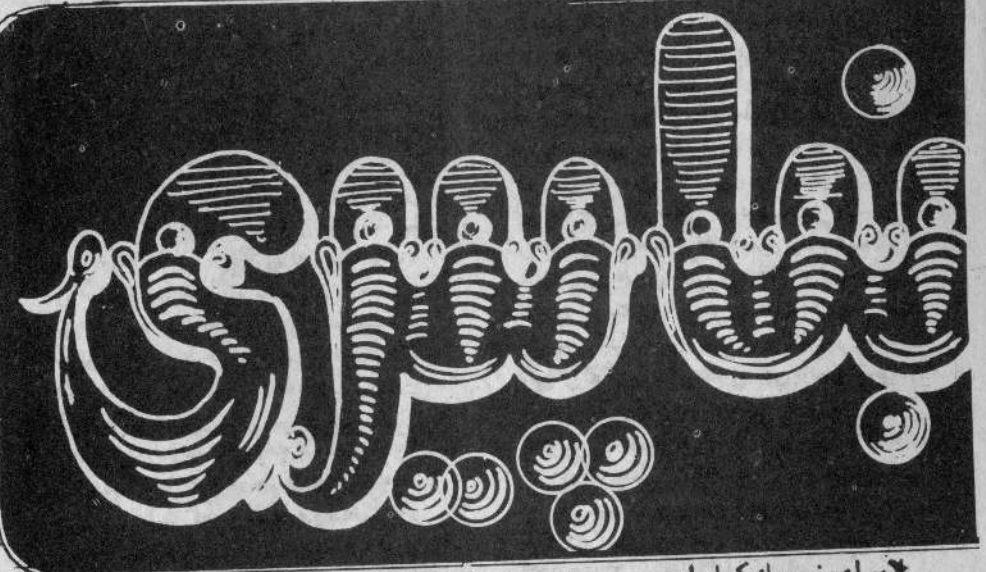
ناکو خبروله لنډو لنډو څنډاگانو سره چې په ښکلونوکې د بېلو د چغيد و په خپر راته زړه خونونکې ښکاريد ، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم د حسينو نجونوياري خوږه خوږه او ژوند بڅښونکسې وي . پدې وړخ هغسې په خپلو ټولو خبروکې يوازي خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه ، خوږياتره يې له ما پوښتنې وکړې : کله دې واده کړې ؟ خو ما شومان دې دې څه کارکوي

اوما د هغسې پوښتنو ته له جواب وپلورېد . دا دا مې هم ورکړ چې د هغسې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې ، او د هرڅه باوجود يې له ماڅخه بېخي بل بنيادم سازکړې دې . خونوږمود مينې خبرې او انساني داسې خوږې شوې چې ورسې لشکرکې اي له هغسې څخه نورڅه زيات

پسو او شتومين سرې و ، داسې ښکاريد ، چې پوځه عياش دې هم وي . ښکله هغه مخکې تر دې دوه نويې ښکلې هم کسري يوي او ښايي يې د نړه ښخه وه . هغه په پوهل يودوه ورسې کوټه راتې ، بيا په ولاړ او په مياشتو مياشتو په ورک و . خود ښايي نه يوازي خپل ميره فني هيڅ نه خوښيده ، بلکه هغه يې د پرنس په پد ايسيد . او د هغه په نسبت يې زياتې کړکې تلکې زړه وړه له کړې و . ان د ورسره چې کوټه يې د ښايي له روستلو مې پور لعل هم د هغسې خلاصه تله ونه ليدله او ان په راز راز بهانواو لاسو سره ښايي داسې ترې لمان ځورولې و چې فني ان پور پوهل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغسې د حسن اوصال له مسوږيا څخه د مراد گلونه غنجه کړې . خود چې ښايي ولي خپل ميره د ويره بد گانه لاهم مې نه پوهيدم .

پوه وړخ چې له ښايي سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلې څخه د وتلو کوټه تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښې وه ، په هوا کې ناڅاپي ښکلې او چټک بدلون راتې . څس و وړپه ، تالندې پېښنا ، په هر ک باران او هغولر وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوې وې ، خپل محاي زېرې لمر اوشنه پراخه آسمان ته چې ورسې دود ، دود پکې لکه واوړه په سفندر کې حل کېدې ، پېښود . په کوټه کې غمو او په پولو کې وښواو گياو چې باران يې په څنډو کې د مږلو اميلونه جهر کړې و د لمر په پلوشوکې لکه د شنسو وړپينو په خپر لاکوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې و زمې ته په ناز او مکيز ماتېدل راماتېدل ، اوله دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښايي هم له خپلې چناري چادري سره راښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافله .

د انوهغه ورسې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايي د دې سوزنده اوښ پاکه مينې په وړاندې يې شپږه پاته شلم . نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگې خوږېدې اوکله به مې چې هغه ليدل له نوبيا به مې پهن ش م چې نه واهه او د هغسې په خاطر به هره قرناس راته آسانه لاسه چې ضرور پېښيد . د ښايي مې ته وړظم او هسې چې هغسې په موسيدلې اولکه د نوي فورې پد لي څلاب ښې خپله چادري له مې اړوله ، سره سترې مې شې موکره ، خوږه ښکلې وړخ اوڅه پختوړ سلامت و . پوهاي ښايي لږ څه په بولې وښويد ، نژدې وه چې ولږې ، څس



لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې تونکې وهلی ، له کوټه وروتم . او په هغه لوري روان شو چې هغسې په اشارې راته نيولې و . او چې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواخه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې پېغله هم په پورې چناري رنگه چادري کې راښکاره شوه . د هغسې په ليدلو يې پوهل بيا لکه په دام کې نېښتې مرض زړه په ترکوشو پېغلی د رانژدې کېد ورسره مې د پورې حياناکی ښې اوله لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او دود ، وړند کلې څخه بر د کوټه واو وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوږ کوټه و په پولو ورس شو ، چيرته چې کراره کړاړې وه او تر دود لرو محايونو هم څوک نه ښکاريدل .

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرديد . د گلابي پېغلی پستو او وړ و مينه



شوه . بيا مې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ ، خو هرهڅه شيبه پس به بيا لکه پېښنا راښکاره شوه . په زړه کې مې د حسيني پېغلی د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوږې ولولې راولولې او پېل شوې ویده عواطف يې پکې راوښې کړل . چې زه يې اړ ووستم که هرڅنگه کيزي ، بيا او بيا د هغسې خوا گوږم . د دې له پاره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې ، نو ژر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې ، د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شو م . د پېغلی دې ليدلو کتلو ، داسې يې واره او تره وړه کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم ، ورسې ليدل چې حسي د کمپس تکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې .

زړه نازره ، خولږ څه په پير ه تللوته چمتو شوم او چې خپل لاسې بکس مې واخست او

خود گاوندې د کوټه د دروازه د ورغو وړغو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه . ښکله تل به تر لې وه . ان د شيبې له مخې مې هم نه وليدلې چې دا ايسيد ه چې ښايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده . خو خو ورسې پس - مې کتل چې نه ، هسې هم چې ماگېلې وه نده ، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې يو وار څه شيبسې له پاره خلاصې دي . د لومړي لعل له پاره مې يوه وړخ کله چسپي سبا ناري کاوه ، په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شو چې داهرکله تر لې د روزه سره بيرته شوه . د دې د روزي خلاصيدل خداسته ولي د ويره راتمه په زړه پورې ولکه چې ان زړه مې ورسره وږوږ يده . د دې د روزي د اناخايې را خلاصيدل مې ښه فال وگڼلواو داسې دا مې په زړه کې پيدا شو چې لوي - خداي مهراندي ، څنگه چې د اتر لسې د روزه مې پس له مود و مود و خلاصه ولېدل نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنجالونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شې .

د دې د روزي خلاصيد څخه داسې ژور ه اغيزه راباندې وکړه چې نه مې شو کولې له هغسې څخه بلې خوا سترگې وار مې خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې د روزي په

لند د استان
مصطفی حجاب وليکنه

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وړان او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواجنسی
 خیالی زلی زوی می په جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته بته په دی پس گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غور یدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلود . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو پینو څخه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی وچی ژوند ، کور ، تبعسی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تر ی هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له باره څه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی په ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اودا -
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه په پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پینو او کسو څخه په خیرید وسره
 می په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه ازان د ویری او ګواښ
 احساس راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل
 تردی حتی چی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو لپاره څه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعسی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تر ی
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او ر لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 اوداسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما اود هغی
 ترمنځ له سوزنده او غور یدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له باره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غور یدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی اود لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روزه بسی وتر له اویا نو بس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوڅه خوز واو موی سره یی راور ، نو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی محله له باره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 دلی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګه کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله اوداسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراوصورت یی په زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخوښیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل
 اود مینی ډک ګډ ژوند ته ورسید و...
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم... هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ی به غنچه کی تیغ کرم اونه خوله بی
خوله را ولگوله چی ماویل له پیره خونده
کیاب او لوله شوم .
هغه شیه می ترسباوری داسی بخان د
بنا بیوری د وصل په سندر کی غوبه کسر
چی هلو ونوری هیخ شانی ارمان هم
په زره کی باته نشو اود جنت مزی می د
دنیا پر سرولیدی . خوله دی سره د ا
هم راته به پاگه شوه چی هغی به
(تیغ) هم له مبره سره دهغواچی پسر
رخه لکه خنکه چی لازمه وه ، بخان د -
هغه نوبستواو لاس به نهوسپارلی بککه
بنا بیوری تر هغه کی شیی هم لا بکسه
له بنا بیوری سره می بری د وروسته دریمه
(تیغ) هلو ولگوله بدي ریغ بنا بیوری
په اول حاله حاد وگره نکلا موندلی وه .
بار خوله چی د تهروری غنچه نسبت زیات
او سینه ای هغی د . سینه چی می
هغه سینه سره ای بی و او سینه چی
بخوانی تیغ سکت له د لوله داسی
راته بنکاره شوی خنکه موندل هغه وای
جلدی د هغه تیغ هلو یدی له بی و
هغه سینه سینه هغه به لور شوی له
ولگوله هغی له هغی سره د تللو بککه
(تیغ) د وروستی خبره او سینه چی کسر
روسته هغه خنکه کی او خنکه هم د
خنه دی سینه وگره پاژه د بخان د -
چمتو کولو به خاطر کونه و لار و لگول
خیلی میرضی خنکه می فونشلی می ارمان
د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او نه
شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی .
هغی ته می داسی بهانه کړی وه چی
موز دخیلی موسی له خوا کوم بمل
ولایت ته د خه مودی له پاره شو .
شبه به پیره نارامی راباندی تهره
شوه ، ټکی خوب هم رانغی ، ترسبا
پوری له یوی خوا د بنا بیوری د سوزنده
مینو اند پینو اوله بل بلوه له کسر ،
میرضی او اولاد ونوخه د تل له پاره د
جلاکید و فونو پسرراختی می ، خوهر
خه چی و ، شبه تیره شوه .
سبا زرد رابورته شوم اود ناری له
کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم .
خود وی سترگی می دگاوندی د کور
د روزی ته باته وی چی کله به خلاصی
اونیا بیوری به تری له کوره خنکه د تلو له
پاره ماته اشاره کوی . موز همداسی
سره ویلی و . خوانتظار اوز د شو او -
دروازه خلاصه نه شوه . میرمی می بوخه
شکته شوه . اوس چی هر خه تیاردی اونیا
رخه کنی می ، نوزه ولی نه هم ؟
به پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

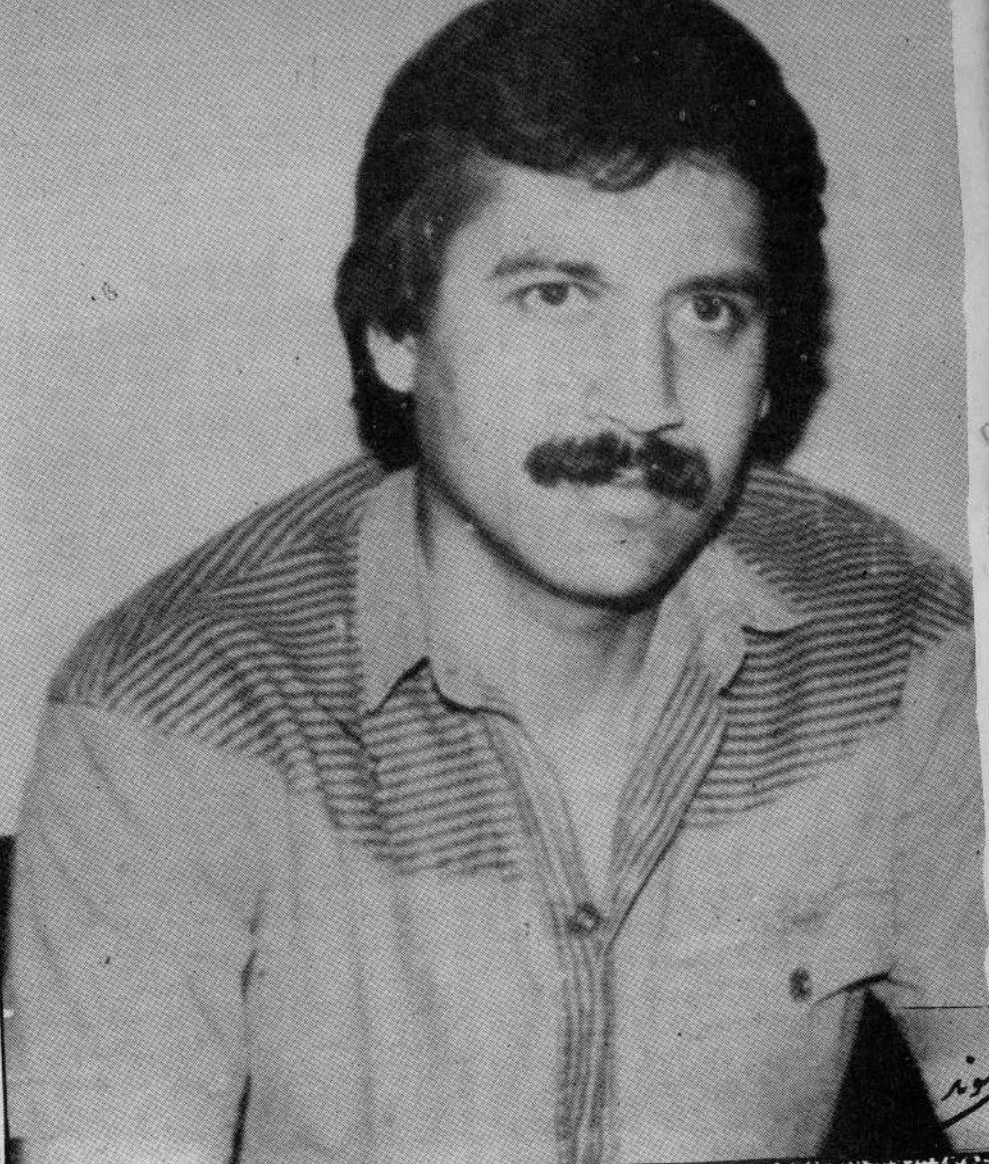
ژوند خولاخه چی د یوی پلی شیی تیرولو
ته اړ کیم ، نو پا په اوسه چی سمدستی
به یوه کبه زهروروم او بخان به وروتم ...
همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره -
خوبه ستا ... زه چی شیبه مخکسی د
بنا بیوری د وصل په هوس کی نینیی نینیی -
شوی م ، د بنا بیوری په دی خبرو
یو بل بیالز خه به سر شوم . نوسه رشتیا
هم له پیر لوی او بیجلی خنکه سره
مخاخ م ، د بنا بیوری هر خه د ورومه له
مینو دک وچی مابه به هم کول شوی
هغی باندي دخپل کولک انداره
ولگوم . آیا داکه ووه چی د لاسه
بنا بیوری می داسی به هغه خنکه لول
مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کس
پرته وه .
نوما هم هسی چی د هغی به خو وروستی
کی گوتی وهلی اود هغی به نام کله نازک
صورت می لاسراسته . نوی خنکه
وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د
فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لری کلسی
ته ، چی خوری هله اوسنی د وروتم
بیایه له هغه خایه خپله لاره پاسو .
ان هغی ته می دا پا پ و ر کړ چی د
هغی به خاطر کولی شم خپل کور -
میرضی او اولاد ونوته شا کرم اوسری
تیر شوم .
د دی خبروله اورید و س لکه د اجسی
ایله اوس چی زره لگیدلی وی ، لسه
غنی می راباخیده او هسی چی با دا -
می سترگی می به خنکه روار و لی اولاس
می زمایه لاس کی ونیو ، نوی له زره -
خنه د وروستی شک د لری کولو له پاره
راته ویل :
- رشتیا وای سلیمه ! ؟ ؟ قول دی ؟ ؟
اوما بیاهم به موسید سره ورته ویل :
- هو بنا بیوری ... زه به ستاله پاره
له هر خه تیر شوم ... هر خه به وکرم .
خونابه پری نه زدم چی لیوان دی -
وخوری ... خپل گرد ژوند به دی له
سره بخار کرم او خو چی ژوندی می لکه
دلیموه خیر به دی ساتم ... پس
له دی چی له هغی سره می د تللو د
ورعی ، نینیی او بخای به باب تیغه وعد
کینبوده نو د هغی هم پوره زره ولگیده
اوبنه پا په شوه او هغه رخت می ایله
دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دی
په فونشلی نن شبه خپل کور هغوی ته
ور پری اییی او خپله هم خپل میره ته
ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه
ستا اوستایه واک کی می . اوله دی خبری
سره سم می نری اوله بشتر و لکی لیچی
او مرنده ونه راخه راتا و کړ ل اوداسی

دروسته دروازه خلاصه شوه اونیا بیوری
ټکی به پری ترهیدلی هنی رانکاره
شوه . خوشم له دی چی فونشلی می ماته
په اشاری خه وواچی چی کتل می د یوی
فتی ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی
می خواته رانغی ، ماشا ووار له ، خود
سترگوله اړ خه می به کتلوسره ولیدل چی
سړی بنا بیوری له نروا ورونیوله اونه
داسی زورسره می دکوتی پریخی ضرورعوله
چی ان د فورعید و آوازی زیات ترخوزه
شو ، اوله دی سره می دروازه هم به
د پرشدت سره ووهله او پوری می کسه .
په زره می سختی فوسی منگول بنخه
کړه اندی کی می واوریدل چی سړی
بنا بیوری وهی . داسی جو د چیغو
ناروا او اوزی آوازی بنه اوریده . اوس نو
پوه شوم چی داسی می ضرور سړی
غنی دی ، چی بنا می نن شبه ناخایی
رافلی وی .
خولکه د اچی د سړی زره دی د دروازه
په تر لونه وی پا په شوی . نوشیه
گری می چی ختک ، میخونه اود لرگیو
لری راوری اود دروازه می داسی کلکه
بند کړه چی هلو ویا هیخکله هم
هغه خوک خلاصه نه کړی . د دی ترخو
چی د پری له لید لوسره داسی شوم لکه چا
چی د پری د نیاقفونه او کړ اوونه زما
په کور کی کور رااچولی وی . نوی دخیلی
میرضی اوز او داشتباه د لری کید و له
پاره بخان به عارضی وواحه اوداسی می
خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوده چی
هلو هغوی داراسره ومنله چی سفر ته
نسم تللی . خوه زره می یوخدای خپرو
هغه ریغ می تر بیگ پوری هر خه چی
و کړل هیخ داسی چاره می ونه موندله
چی زه دی باید خه وکرم اونه خه توگه
دی بنا بیوری وروتم . بخیلی دی نا توانی
سخته غوسه رانقله . خوا یا ماخه کولسی
شو ؟ آیا بخان او خپله مینه می رسوا کړی
وای ؟ بله می هیخ لاره له صبر او انتظار
ایستلو پرته نه تر نظره کیده .
په سبا می نوکړی ته ولارم ، خوله فرسی
سره سم بیورته کورته رانقلم . که گوم چی
یوه لاری ولاره ده اودوه تنه سړی
او خوما شومان تری دگاوندی کورته کالی
چلوی . لکه چی د بنا بیوری دی کورته
نوی کومه کده رانقلی وه او چی کله می له
هغوی خنکه ده ی کورد بخوانیا وسید -
ونکو پونشته وکړه . نو د ای راته وویل
چی هغوی نن لس بجی له دی معایه
کده وکړه اود اکویس موز ته به گوراکر .
خو دا هغوی ته نه وه معلومه چی دکور
پای په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما در... ریاضت
 واقعا هنرمند ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، با نومیست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و کثران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در راد یوتیوبیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در راد پیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی گریه با آ... و یوتیوبیون

خاوند راهی و از غبار خوب برآید پیو-
 تلویزیون نخستین کارها پشرا ضر-
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان گفتند
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای لیس
 همه می باشد. به آرزوی آشنایان بلند
 راهی درین سفر همه و شنیده بی باوری
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین
 کد ام! چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما و نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جمعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه در آن به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (باران) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه د روی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برایت - ای داد و
 بده اد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

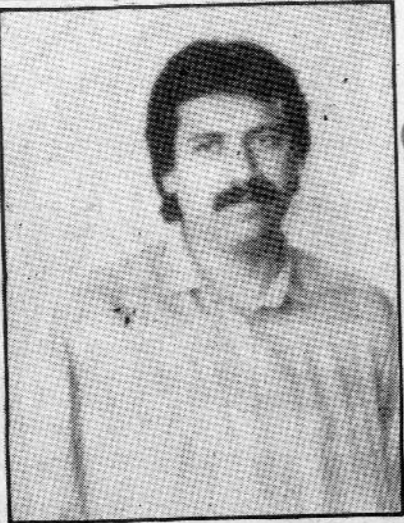
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوایند که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظرم که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فریبی بنوازد و آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظرسر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظرم همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * پیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیخاند پیشد و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظرم
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

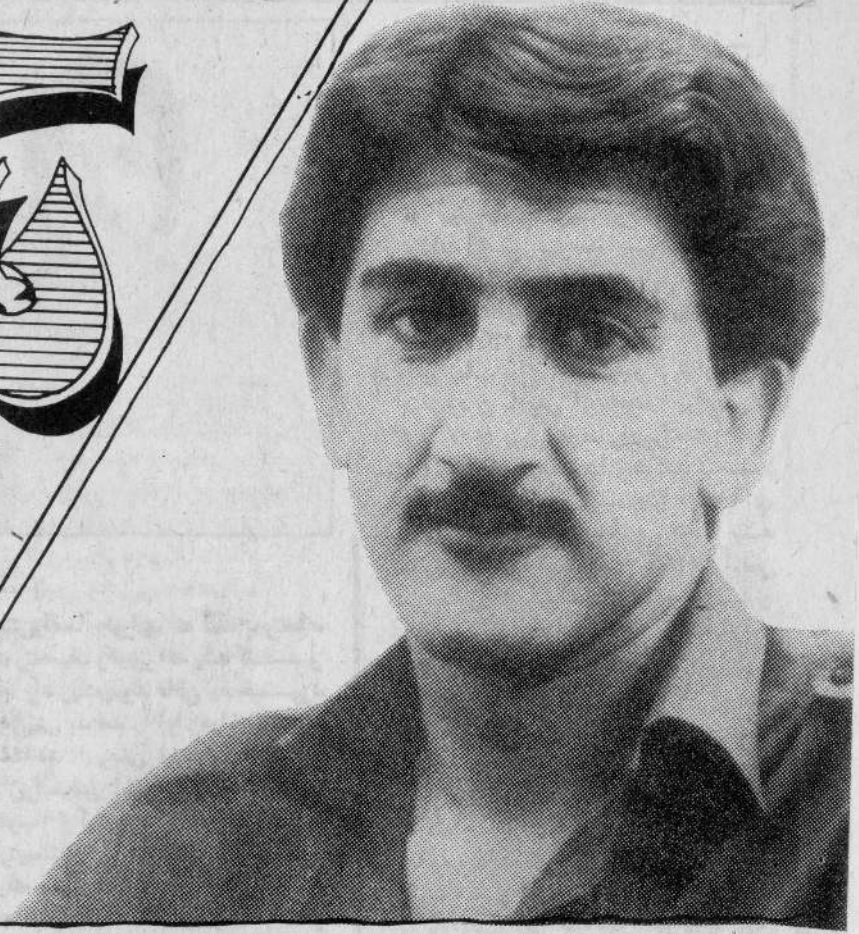


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک پیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعر را
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظرم تنها روی فوتوزلیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 آفریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آفریننده
 اثر فکر می کند : کاش این اثر را ایجاد
 نکردم ، بودم ، فکر می کنم در اثر کوتاهی
 فکری میان یکله تورا و سخن گوینده
 هیچ تفاوتی رانی شناسند .
 چي گونه می اندیشید ؟
 - چي کم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکند وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوانی بگویند که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



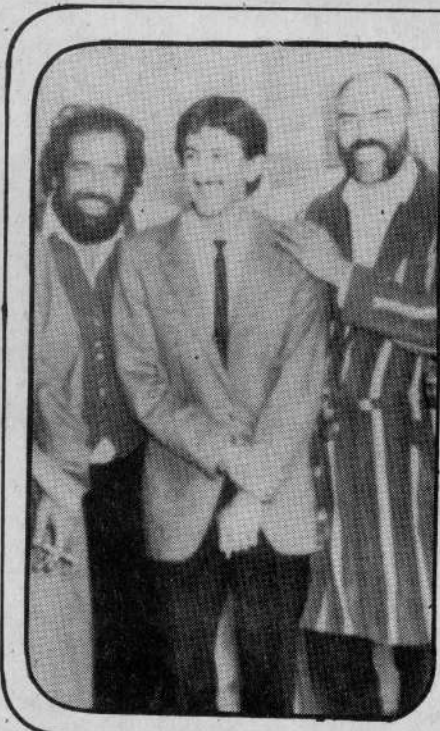
مواجه از موچیل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تفت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



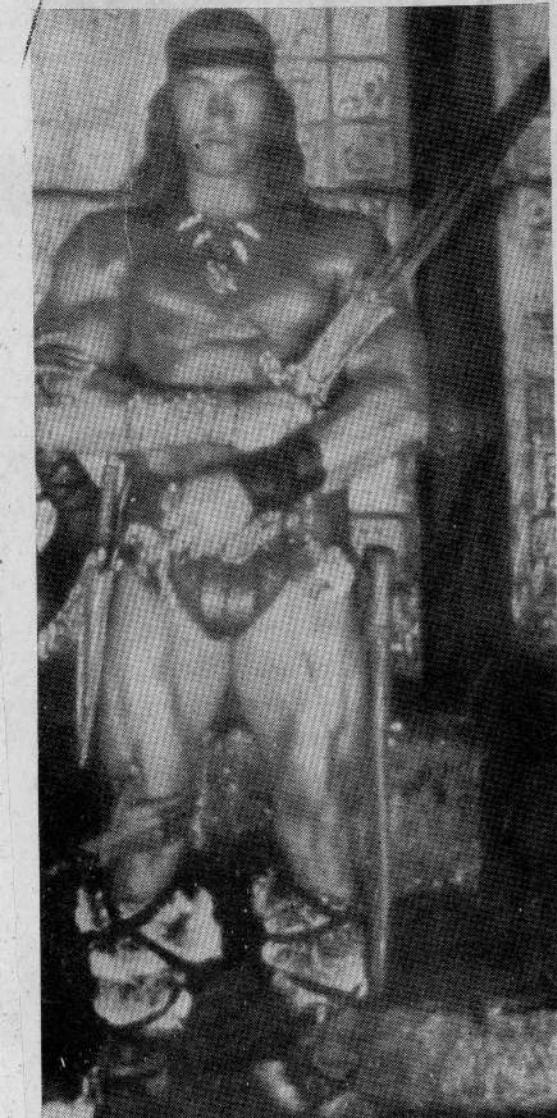
تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوری مشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دوره گوناگون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیماتی ملی بیشترفته و تا تهر
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتید که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکوری را به وجود می آورد تا جوانان



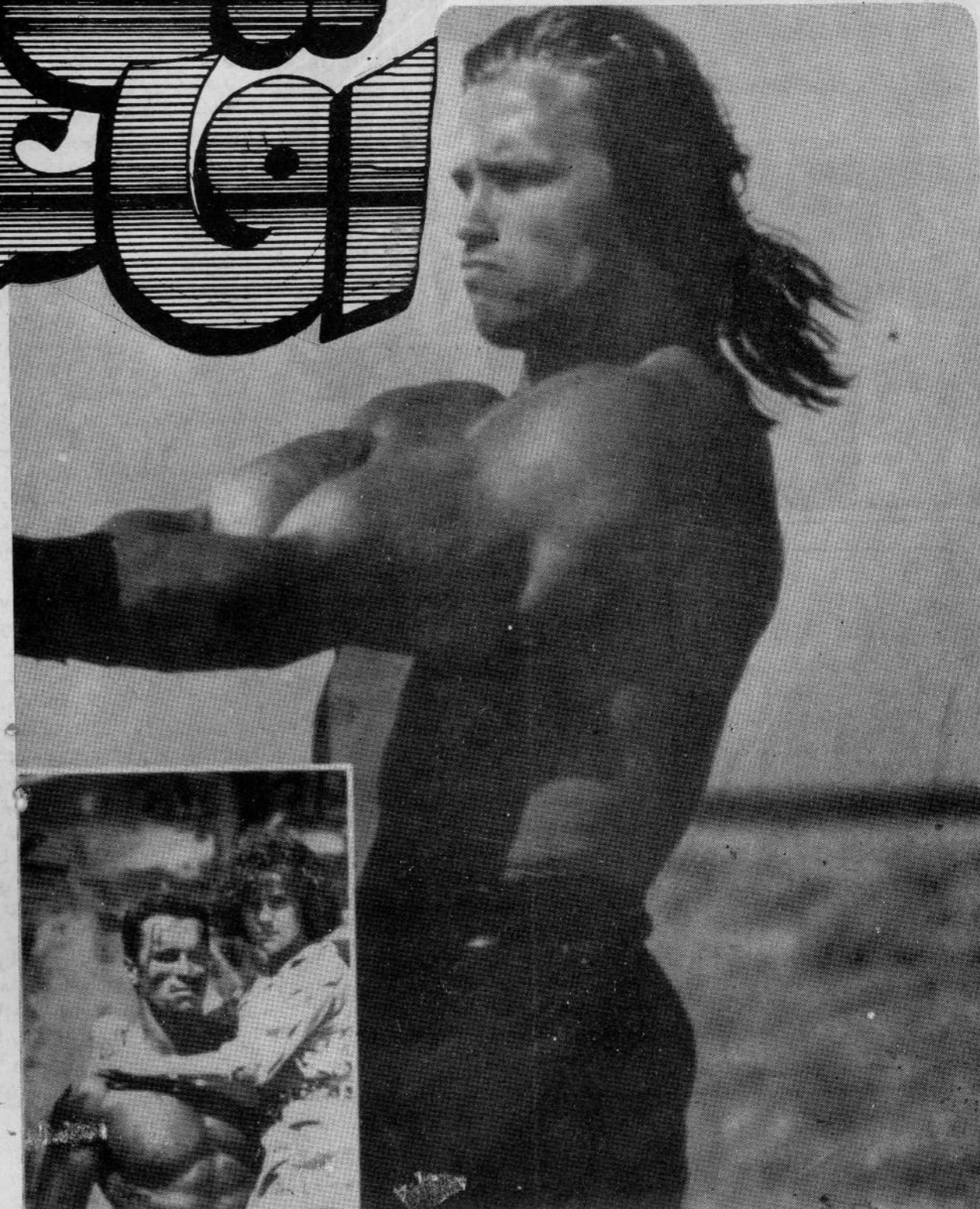
سولو پستار

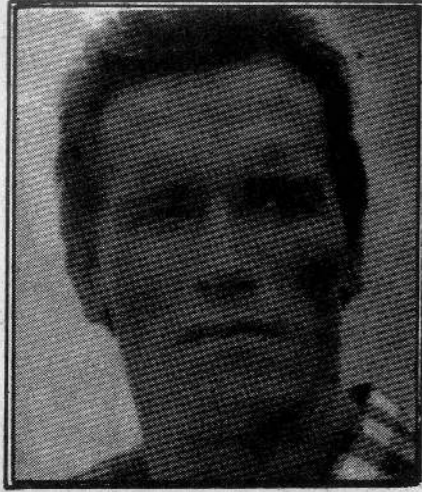
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps می پس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ها لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه است
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستیان فراده و کاراته باز معروف
 جنگ نوری قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستار
 دانا که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و
 نعت او در جهان سینما به
 هیو ویلیامز " پلاداش " پوزش
 اندام " بادی بیلدینگ " که
 او را محبوب عام و خاص ساخته
 می باشد. کاپسوز یکی از
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " کاپسوز " از هر
 مبلغ به میلیون دالر در
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار در
 نموده است دارد اما با سایر هنر
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرود " " لوتنیا " و " ستلون "

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و همه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها کردم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روح نیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . هر روزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریمه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانی را نیز کسب کرد و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

توتون " و " هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریمه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسایر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

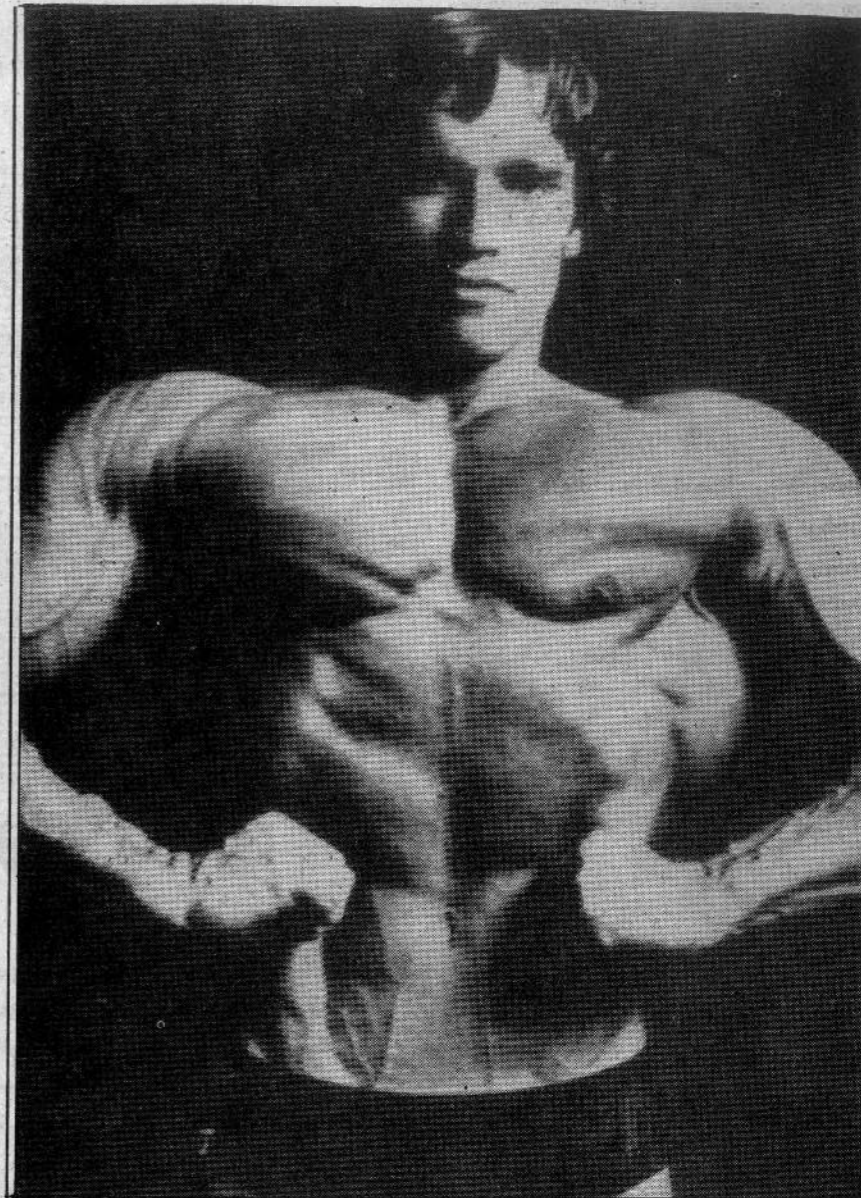
کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است . وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چهره : سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

" نقش آمربنی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریمه مسابقات " پرورش اندام (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهون خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهون و اندام همه چیز نیست "

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان آرزو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند ، اما وقتی دانستند که من عنوان " آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم . بعد از آن برای ارتولد حرف مقام " آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس باشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید . در آغاز در فلم " ارتولد -



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالمیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بسادی - بلهدینگه" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون " پرورش اندام " محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانسس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : " هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار " آقای جهان " می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفي : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان
- موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسال مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مغنی زمین برای منق شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در ساعه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل میدهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی مینا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدینه بررسی کردن نباید گذشت از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

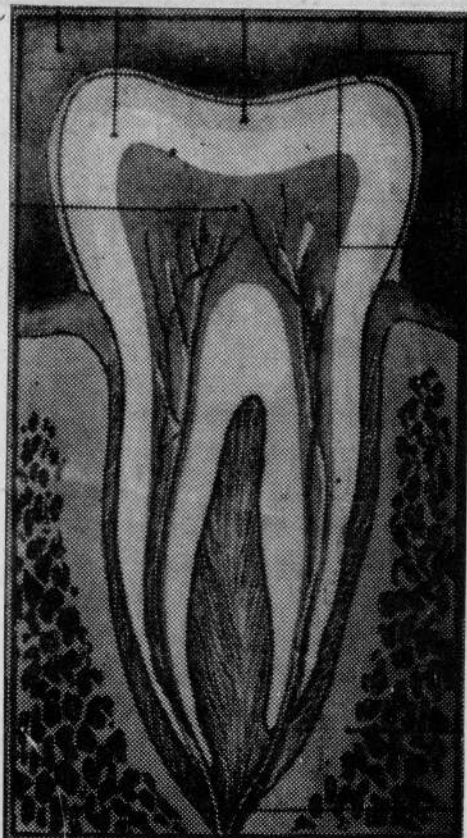
- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال‌های سطح مینا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان‌راه می‌کشاید. این مرحله د نشان‌دهنده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیات کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم ((پولپیت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فداهای گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشاندهنده پیشرفت حادثه التهابی -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرز در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحریرک میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نام طریقی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار مدل سال ۱۹۸۸ خود را می راند تریوگر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایکرهد که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایکرهد " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاهی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کثرت از سن واقعی هنر -

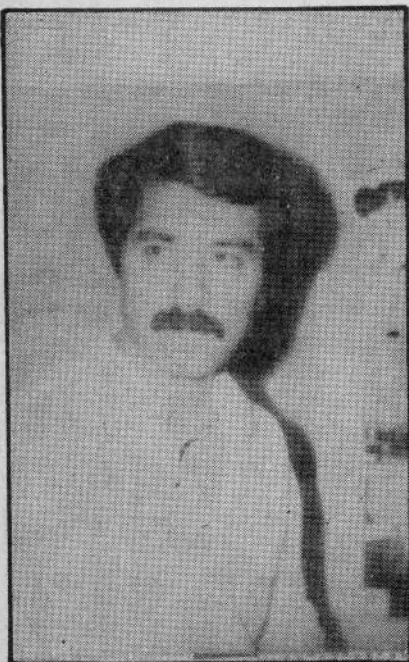
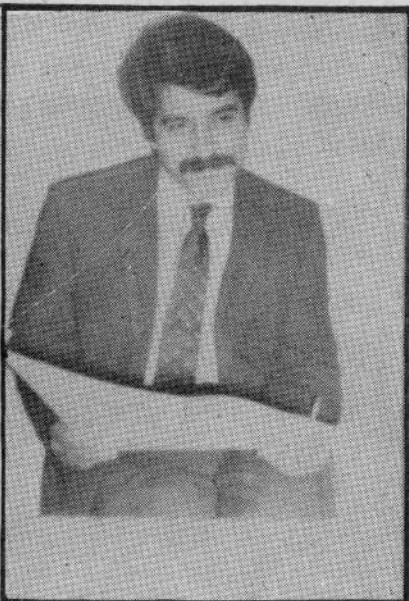
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - گاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلنامه ی اوپوزینسال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خبر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نهند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

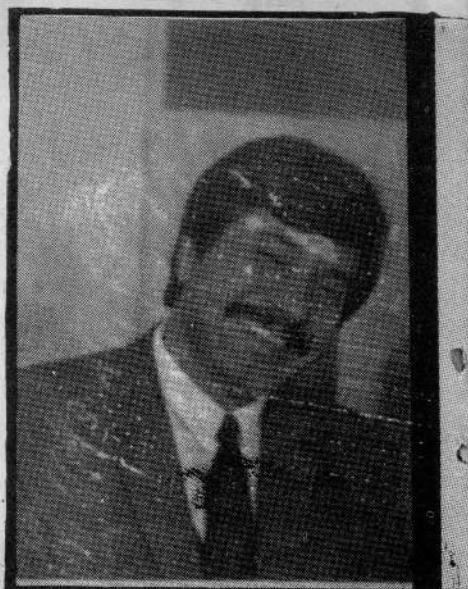
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش
 داشتیم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری
 چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا-
 طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی
 به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر
 نفر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
 کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که
 از زندگی اطفال افغانی که در آن جا -
 درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره
 را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم
 برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در
 آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن
 یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که
 فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گفت
 و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر
 انجام موسی را دشمن و حیب طلوع
 از میس خواهش کردند که من خودم
 فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد -
 وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم
 فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد
 و فیلم به لاهور تاروت رفت . فردای آن روز با
 رئیس سینما توگرافی و دوستان خودم یک
 جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم
 دیدم متأسفانه یک عاقل هم از آن فیلم بردار
 مجرب درست و لیکه نیامده بود
 وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
 سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند
 که در کجا تحصیل کرده ام و هر چند
 می‌گفتم درین رشته تحصیل ندادم و باور
 نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل
 کرده باشم و دوستانم "موسی را دشمن
 و حیب طلوع" با خوشی بهم را می-
 پندند .

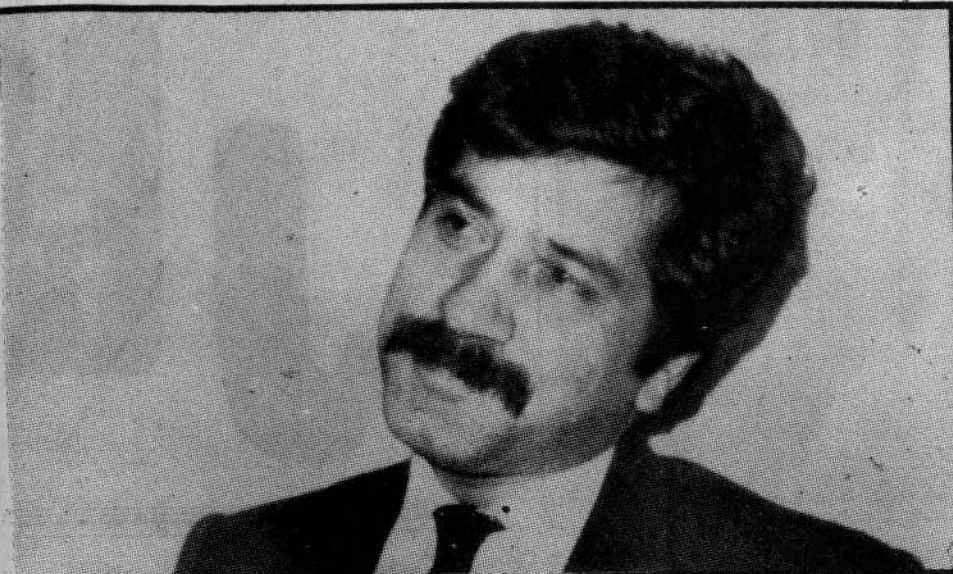
چون کار تازه بی رویه است دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار
 داریم .
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و -
 کتبخ تعلق نمیکنید ، اندکی در مسوول
 زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول
 داریم که هر سه تن شان در برخی از فیلم
 ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی
 و یکی دو فیلم تلویزیونی دیدم هیچ فیلم
 ما دور نمانده است به این معنی که
 فلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
 به پالیسی روز ساخته شده که اینکاش فلم
 های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب
 ما ساخته می‌شد و نشر می‌شد تا جای فلم
 های بی‌فکری تجارتی . خارجی را می‌گرفتند
 ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فلم های انجا -

هنرمند باید هدیه فکری باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده
 باشد بسیار .
 - فلم های ما چرا نقش می‌سند " صفت
 دارند ؟
 - فلم های تلویزیونی غالباً طور است
 که ماه خاطر سهولت کار و روی سست
 آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که ماه
 ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم
 مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز
 مخصوص می‌باشد .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فلم نقش
 می‌گیرید ؟



صق و پهن چی نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به
 مسوولین افغان فلم تعلق می‌کند
 ولی منحت یک سینما گر ، میتوانم بگویم
 که محصولات این مدت زمان واقعا
 خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش
 می‌باشد .
 - به مثابه یک سینما گر ، سینما آن چه
 را که است باید تصویر بدهد و یا آن

سینما روی آورده اند ، چهره های تازه
 و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند
 تا سینما انحصاری نباشد . و ما خود -
 می‌دانیم اگر در یک هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا
 برای تماشاگر هدیه‌گر نخواهد بود .
 خوب اگر افزون تر از این بگویم ، فکری
 درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی
 را باید یاد آور شوم که بسیار بافلتنامه در

« هراس از چی و از چی کسی ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فلم هنری " به -
 سوی لانه " که پس از اعلان نشر حاله
 ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از -
 سینما گران و منتقدین مانقد شد و هر
 چند که کسی ها و کاستی های آن را
 به رخ می‌کشیدند ، من نهایت خوشی
 و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در
 سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه
 بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 « عبادر آغاز صحبت خویش گفتید
 که با داشتن علاقه و اندیشه بی -
 سینما آمدید و می‌گفتید کارهای شما بخش
 را به انجام برسانید در حالیکه گروهی
 می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
 وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور
 بهبود فلسازی صورت نمی‌گیرد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است
 من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که
 در سینمای ما وجود دارند با درک رضا -
 لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند و
 این سینما گران ما بار سالنند بی که دار -
 ند ، با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک
 سینمای پالستیک و واقعی را در کشور
 میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 - آیا واقعت دارد که در سینمای ما بیشتر
 به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند ، تا
 به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعت ندارد
 شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته می‌شود
 تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می
 می‌شود امکان ندارد آن تهیه که در -
 فلنامه تشریح شده ، آن را تصویر داده
 و به کسی که عقده دارد و می‌گوید :
 فلان کارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم
 باید از فلنامه نویسی دوباره خواسته
 شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر
 بدهد .
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف
 سعید اورکزی ، فقیر نی ، جوانمیسر
 حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عمل
 و دیگران همه شان آرزو مند این استند که
 در پهلوی سایر هنر پشه های که -
 محصولات سینمای ما از نظر فنی

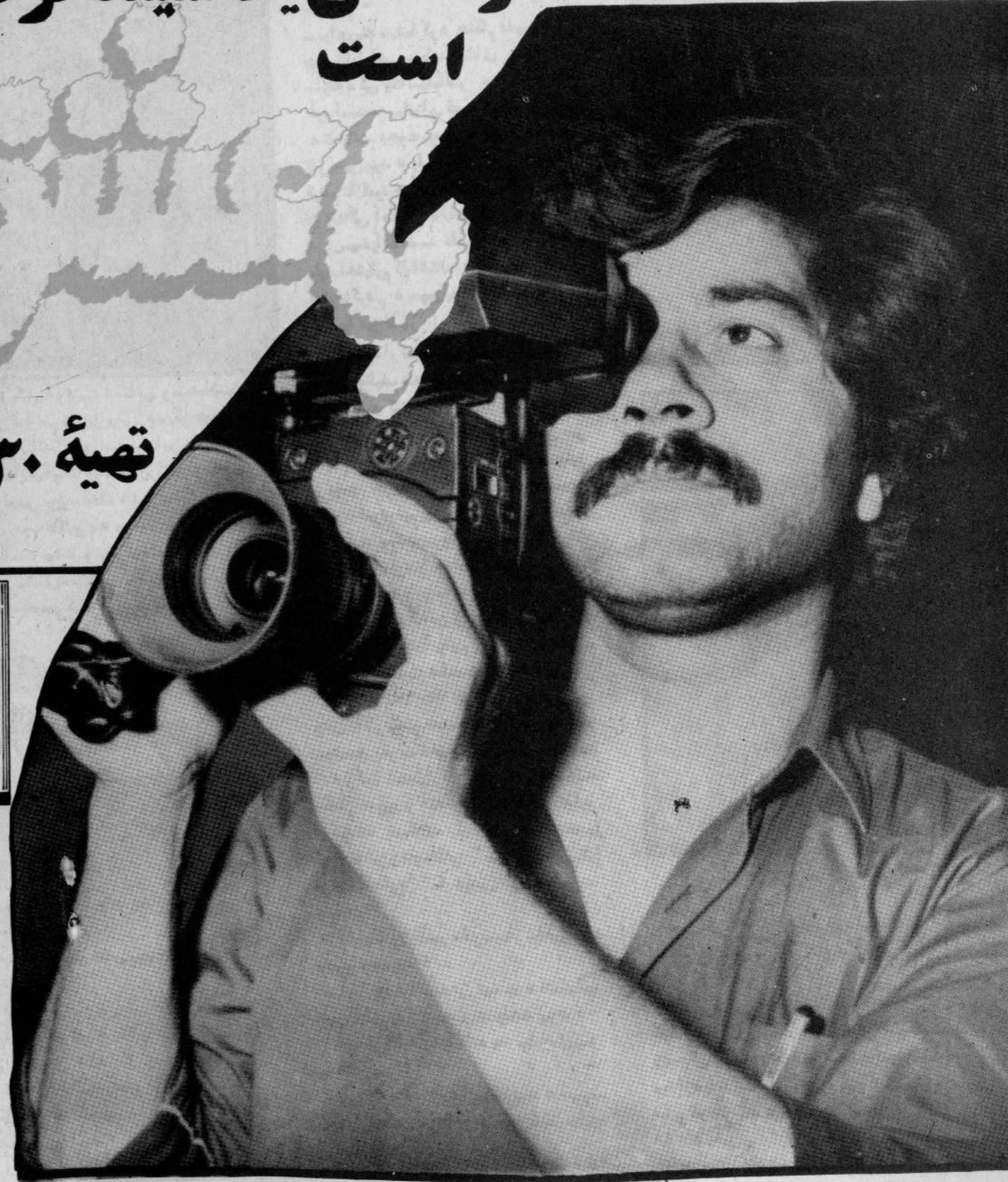
چه را که باید باشد ؟
 - چون سینمای ما یک سینمای جوان
 و پالستیک است ، نه سینمای -
 تجارتنی ، لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهیه می‌شود .
 - ما فلم های بسیار خوب داریم ، ولی
 هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر
 می‌شود آیا نمی‌شود که به جای فلم های
 خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

کشورهای خارجی حتی از هنر پشه های
 کشور های جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل می آید ، ولی درین جا همین که
 یک هنر پشه نام کشید ، بعد موقع
 است که در هر فلم برایش نقش داده -
 شود و این را نباید اندک آهتیب و کرکتری
 مطابق به همه فلنامه ها می‌باشد یا نه
 وقتی برایش نقش داده نشود ، آن وقت
 خود تان میدانید . . .
 محصولات سینمای ما از نظر فنی

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د مالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم. من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستام و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم. فلما ی دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب ، با هم برای آینده ، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) ، و سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهای از تمام قطعه ها و جز و تاهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

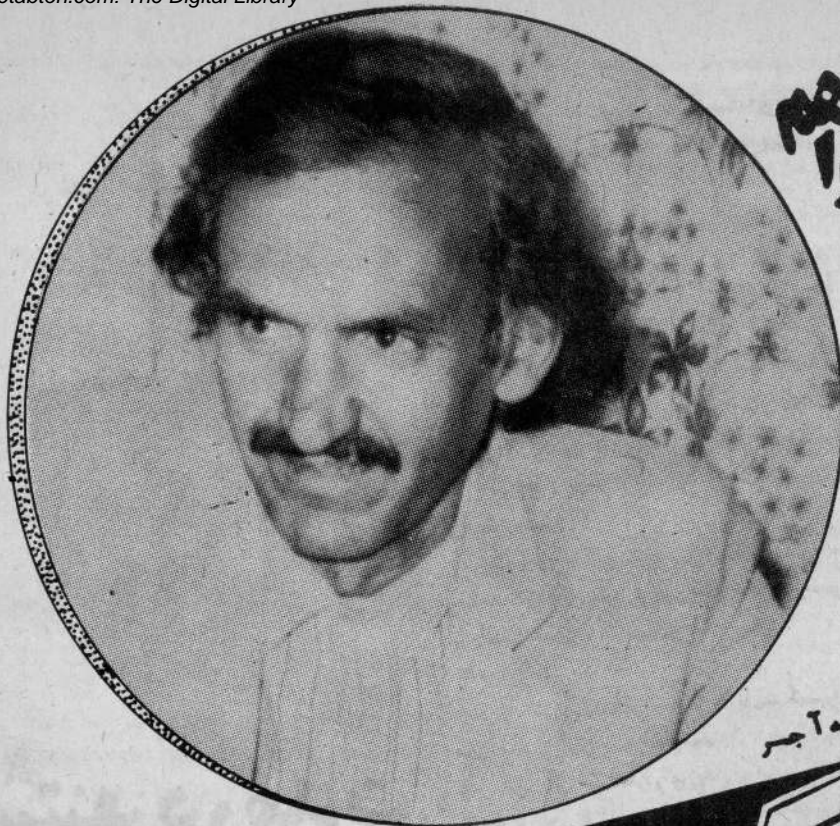
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره من باشد و پسا فلنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی ، نورالله صدیقی ، فیض الدین فرخ و " و دیگران ، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست. شاید آن آهنگی که خود رسیده علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس من کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند.
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - ندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند.
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه



مجید سپید : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سپید از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سپید که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستبازی و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود، در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي



مرکه کورنکي د لهرم

حاجي چمن د پيروي هنري کورنکي چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون نضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رشتیا دده لاسونه خویره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجي چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینز . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . داسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوښ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . داسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼم دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینم او په خندا اوڅر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنکي زیږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کی م او دمخه په ډله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد یوسره

قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمين . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينـ و سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و
 په سينه جی بی گلپانی رنگينه شی
 ولوليزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شی

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکای نڅپیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مينی انگا زو ته
 د وړی نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرغلنپو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پورسه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذبسه وه
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

پهین این پوړی د انسانه میگویند
 نسانه از بلای گوښه ویرانه میگویند
 او میگویند :
 که در شام و شب تاریک
 سیاه لاش خوار د پو
 جهان را قبضه میدان
 و هر که شب بدون آید
 برویش حمله می آید
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گویی تو؟
 چه بنداری؟
 مگر این مؤذنت بیست
 پتیا راست میگویند

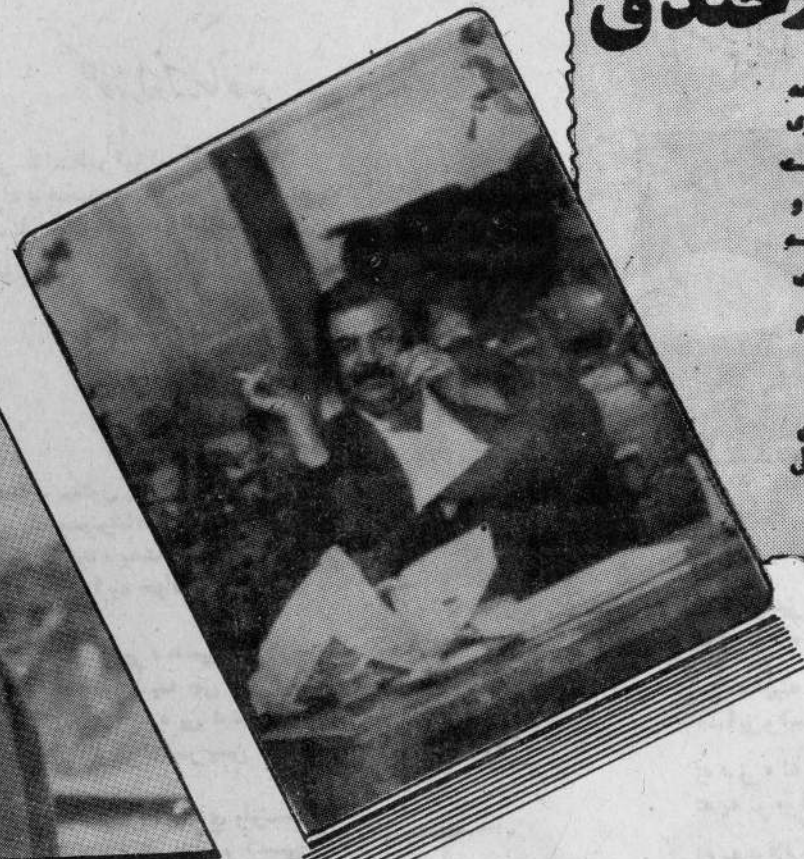
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوم

پرستو آمد و پوی رسیدت آورد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزی خجسته باد . جوگفت :
 که میبوسد ز سفر نازنین صحرا کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو پرورد
 که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی بر نشان باد خاطر . بنگر
 به کوهان سیدار نقش باد واره درد
 به سینه تاه بود نقش باد واره درد
 هنوز تازه بود آفتاب مهران بند بر
 مرا به غری آفتاب مهران بند بر
 که گشت سینه ام از آه بیبوی سرد
 بیا بیا که تو می شاهنورد د یوانم !
 مودت که تو می در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالصبح حامد

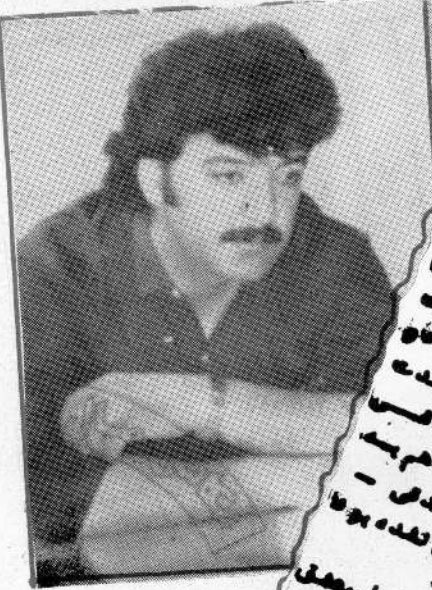
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابله ظاهر شد که با سرعت
پس از آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه
فماطر به با دنا بایسکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت .



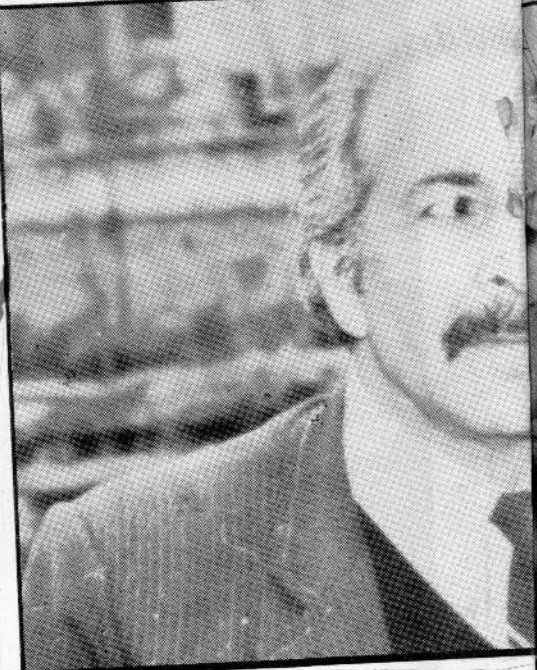
مهمانان روزی که آبر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله گوی

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته
با همه بهشتان او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرور نامزدی نمایند . مدتی
درازی از نامزدی مان سوری شده بود
که به زودی ازدواج کردند .
واقع در زمانی که در فرجام انداخته
فلم سینمایی همه با به حیرت آورنده
مانعت نظری بازی کردی ساره فارسی
های بعدی سینمایی از طرف موهوسو
نعمت آرش بزرگ نماد و بر کار هنر
را به اندوه بزرگ مانست مسلمانان
سفر خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره منی تمهید پنهان شده بود
ظهور در گاهی این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بود که
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
تسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذرد
بود و پشک همراهِش زنده گی میکرد . . .

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایست
را به تلهو بین را موهوسو تا از حادثه
زنده گی هنر خود برای خواننده گل
مجله فیه که . تا این که او را فارسی
منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و حالت
دگرگون در حالی که دوستاش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل برسوز بهشتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسوز که
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکساز هزار افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی منما پانته که
شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون به خسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مهمی سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراسم آشوک امرت را بفرموده، بالایی
ناز میفرود شد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتمنبیرد هم...
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
اشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً فکر نفع میدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال ها به اینسو سرتاسر هندی ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...
بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر من آشوک امرت را چه هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش)) امریش بس
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبت ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟ گفت:
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



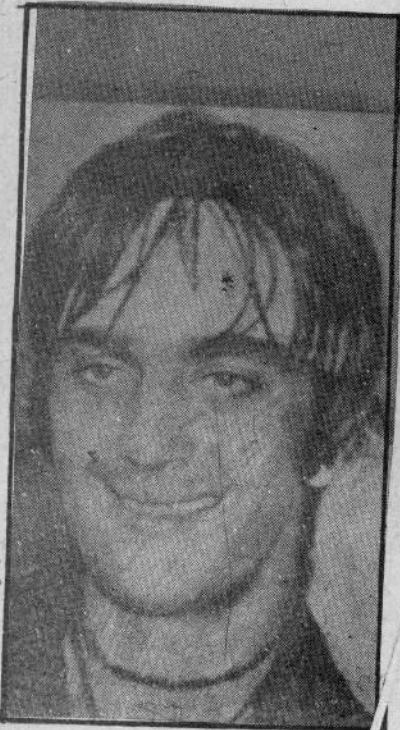
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنسیت که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه ۹۴

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زندگی را با
همیشه مشغولیت زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف من واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گمی از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست ، حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه ۹۴

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی . آر . امرکشن -
داکتر خانواده گمی فامیل ((دت)) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنجه از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهاي پيشروي موتور كوچكش بود كه در -
تاريكي ميدرخشيد و ديواره وارقمشي از -
اطرافش را روشن ميكرد .

ناگهان درد يگري باز شد و مرد ي كه او
هم لباس عجيب پوشيده بود نمايان
شد . مرد در حدود چهل سال پدياشه .
موي شقيقه هاش را با بين صورتش ميرسيد ،
امارش نداشت . وي كرتي سبز ابرشمس
عجيب پوشيده بود و يك پارچه بد و زگرده -
نش بسته بود و با هاش لافرمي نمود اليزاب -
بت فكر كرد كه شايد به يك معاني لباسهاي
تفني آمده است . معاني اي كه مردم در آن
لباسهاي شوخي آميزي پوشند .

آقاي ايتان پرسيد :
- لوسي قصبه از چه قرار است ؟ اينطور
معلوم ميشود كه ميسرسي . چرا از خانم
خواهش نكردي كه از اين باد سرد بد اخل
پهايند .

لوسي جوابي نداد و ديده به يكسو
رفت .

آقاي ايتان گفت :
- خانم ، آيا دلتان ميخواهد با خانم
آشنا شويد ؟

اينرا گفته با تعظيمي اليزابت رايه اتا قسي
كه چند لحظه پيش ترك کرده بود رهنمايي
كرد . اليزابت به عقب مرد روان شده و
بكشور را در كنج اتاق گذاشت ولي احساس
ميكرد كه در عصر وزمانه ، ديگري قدم گذاشته
است . در اين اتاق مانند اتاقهاي صد
سال قبل اثاثيه گذاشته شده بود ميز ،
چوكي ها ، برده ها و همه چيز قسمي
معلوم ميشد كه از روي تماويل بعضي كتاب
هاي قصبه هاي قديمي كاپي شده باشد .
خانمي بالاي يك چوكي كلان نزد يك آتش
نشسته بود و ديري ضعيف و مريض معلوم
ميشد . وقتيكه آنها داخل اتاق شدند
زن مذكور با چند كلمه بي با آنها سلام و عليكي
كرد . لباس تيره رنگ و درازش با هاش را -
مي پوشانيد . ولي يك چيز سبك ابرشمس
به دور شانه هاش انداخته و كلاه كوچك
قشنگي به سر گذاشته بود وي سمي ميكرد كه
رويش را از حرارت آتش دور نگاهدارد .

آقاي ايتان چوكي اي به اليزابت تعارف
كرد . اليزابت وقتيكه نشست در لباس
كوتاهش كه عبارت بود از كرتي سبز روشن
و كفش هاي وزنين احساس ناراحتي كرد .
وي اين لباس را سبب با رخصتي آخري
هفته درده پوشيده بود .

اين اتاق به عصر ملكه ويكتوريا متعلق بود
و وجود اليزابت در اين اتاق چيز غير عادي
نمود مثل اينكه مسافري از هفتاب آمده
باشد . اين مردم عجيب ني هابودند ؟
آيا آنها رام عجيب و غريب را بازي ميكردند ؟

ياد يوايه شده بودند ؟

- خانم ايتان به اليزابت خيره شده
بود . معلوم ميشد كه از آن چه مي بينيد
خوشش نيامد ، بود و حقيقتاً تقريباً از او ترسيد
بود . موهاي مسافر كوتاه تجبي شده بود و
به شكل عجيب آرايش شده بود بسيار
با بي احتياطي آن كرتي سبز (بعد چشم
هايش را بين زانو ها و باهاي اليزابت را -
پايندند . باها (با هيچ پوششي ، هيچ
چيز كه آنها را پنهان كند) زن با ترميم
كوتاهي از چوكي اش افتاد ، مثل اينكه
ضعف كرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزيزم (ترميم اين خانم جوان خانه
دوستش را جستجو ميكند و به كمك ما ضرورت
دارد .

بعد آ به طرف اليزابت برگشت :

- ماشش سال قبل از اين به خاطر صحت
زنم از لندن به اينجا آمدم و در اين مدت
ندرتاً معمان داشته ام اجازه بد هيچ
كه براي تان يك گيلاس مشروب بياورم .
اليزابت از او تشكر كرد و در حاليكه
(به سلامتي شما) ميگفت آرانوشيد .

خانم ايتان چشم هاش را بست و آقاي
ايتان سكوت را شكسته گفت :

- اميد وارم از اينكه از خود تعجب نشان
دادم ما را ببخشيد . ورود شما وطن ز حرف
زدن تان بسيار از چيزي كه ما مي دانيم تفاوت
دارد .

اين مردم نه تنها ظاهرشان مانند
مردم عصر ويكتوريا بود ، بلكه رفتارشان
نيز به مردم عصر ويكتوريا شباهت داشت
قسميكه كسي فكر ميكرد كه واقعا در عصر
ملكه ويكتوريا زنده مي ميكردند .

- اليزابت پرسيد :

اليزابت پرسيد :

- آيا د رهمين حوالي كدام كلبه گلابي
رنگ ديگر نيز وجود دارد ؟ من امروز چاشت
از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه
عصر نمي توانستم حركت كم و حلا هشت بجه
است من بايد به دوستم تيلفون كم و پورسم
كه كلبه اش كجاست و براي من بگويم كه در راه
است .

آقاي ايتان نيز مانند زنش ترسيد ، بود :

- آيا درست شنيدم ، ام شما گفتيد كه
از لندن آمده ايد . فاصله زياد تر از صد
ميل ، از پنج بجه عصر ، صد ميل در كوتاهتر
از سه ساعت .

- بلي ، من تا خيره كرده ام زيرا موتمن
به سرعت حركت كرده نمي تواند .
آقاي ايتان با چهره رنگ بر شده و
دست هاي ليزان برده هاي سنگين را -
پس كرد و به بيرون نگرست . در اطاق سكوت
برقرار شده بود .

اليزابت احساس نا آرامي ميكرد .
- آيا سكوت كشيده ميتوانم ؟

اينرا گفته سكوتی را از نظی اش برداشت
و با لايترش آنرا نشاند . خانم ايتان از -
وحشت زياد شروع كرد به چيخ زدن . آقاي
ايتان نيز از منظره وسيكه نقليه فيراسپ و
عجيب با چراغ هاي روشن ترسيد و برون
چراغهاي روشنتر از هر چيزيكه او در تمام
عمرش در روي زمين ديده بود ، او حالا
آدمي راميد يده كه در رازيك قطعه
چوب سفيد كوتاه به حلقه فرو برده و -
وايسوا ز دهن بيني خود خارج ميكند اين
آدم واقعا از كدام دنياي نا شناخته
خارجي آمده بود (

مرد بازویش را بد و زنش حلقه كرد تا
او را از شرم مسافريگانه حفظ كند و فرياد
زد :

- برو (برو) توجه هستي (از كجا
آمده اي) بخاطر خدا ، برو (و ما را آرام
بگذار)

ظلمت اليزابت را فرا گرفت و از اين بيشتر
چيزي نفهميد .

- وقتيكه تاريكي و ظلمت حوشد ، اليزابت
بت خود را در خارج در كلبه ايستاده
يافت مثل اينكه هيچ چيزي فيرعادي -
اتفاق نيافتاده باشد . برنده گنگه نوزمي
سرو و باد در فضاي آرام مرزها ها
نجاو ميكرد .

دروازه باز شد و او در دستش بليندا را
در حاليكه دستانش را براي در آفوش كشيده ن
خوش آمدگوني او باز كرده بود .
- او عزيزم داخل بيا ، آيا انتظار
كشيدم اي ؟ من وقتيكه شنيدم تودر -
ميزني حمام ميكردم و همانقدر زود كه
ميتوانستم خود رايه پائين رسالدم .
بليندا در حاليكه بصورت اليزابت به سي
نگرست پرسيد :

- چه گپ است ؟ طوري معلوم ميشود
كه روح ديده باشي ! اينجا بسيار نزد يك
آتش بنشين .

- من فكر ميكم كه سه روح ديده ام .
اليزابت در حاليكه دستهايش را بلند يك
آتش ميگرفت گفت :

- او بليندا ، فكر كرده نمي توانم كه
بر من چه گذشت . من چند لحظه قبل
در همين اطاق بودم . وقتيكه سرم ،
بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسهدي خپهري مې پر مخ به خوږې مابه لا پوري نې فزلی هیواد والوته وړاندي کړي واي خوږې د اخی افعال وروڼه نوزره مې ماته نسې مثلا د درو وروڼو منورته به نه ویاوهنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږې کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانیې بها د هنروي وي . زما د پوښ کاله کښې چې هنرمند مې ولی تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسپا هله ، همداروڼه مې د لته کډه وکړه . خدای خبر چې دې کورکې به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږې د اېښ وي . زه پکې خوښیم .

— تاسې به خپل ژوند کې څه هیله لري؟
— هغه هیله چې ټول افغانان پکې لري . فوارم په هیواد کې سوله او آرامی راشي . چې د سولې ترسپوري لاسدي هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پر مخ بوسی . فوارم اولاد مې نیک او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري خوتولنی ته ښه خدمت وکړي . هیله مې م هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکتل شي . او همدارنگه امید واره مې کله چې د کال هنرمند ټاکل کښې انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوښته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شي . نه دا چې د کابل پلعه ته مې نښلی اوچک چکی ورته وکړي .

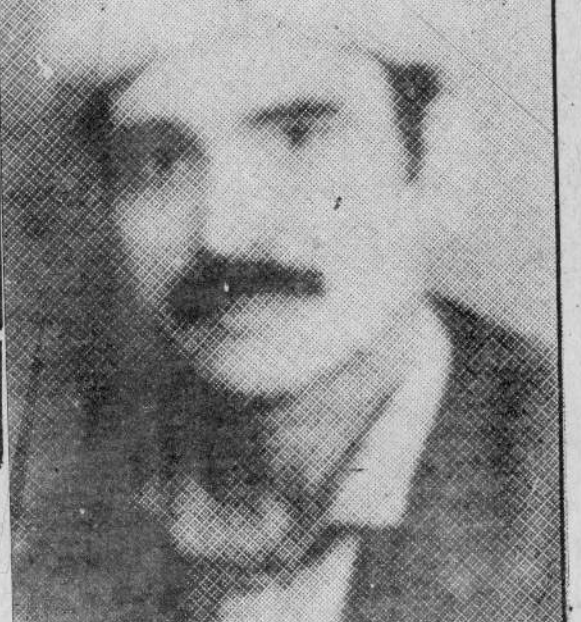
— د کیم هنرمند سندرې موخوښي دي . د دې پوښتنې په اړه د ورسره مې سند پښتې په موسکاکې وویل :
— گوره د دې پوښتنې په جواب سره کیم هنرمند رانه خفه نه شي تاته پسی ښه خصوصې ټول وایم چې نوشته پسی نه کړي . په هیواد کې مې د استاد اولور ا یوب او په باند نیوهنرمند انوکې مې د فلام علی سندرې چې د فزلی شاهنشاه دي پوري خوښي دي .
— تاسې خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موخواري چې تاسې فوندي هنرمند شې ؟
— زه درې زامن او درې لوړگانی لرم . اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د پارلس کلن دي چې د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چې د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشوایا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .
— ستاسې سند روت د اښکلی ښکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .
— استاد اول میرچي ژوندې واکتیرا هغه جوړول اود هغه ترمر پنی وروسته زه خپله خپلو سند روت کمپوز جوړوم .
— ستاسې ټولې سندرې لکه لویېښي ، چاربتی ، پکې ، سروکې اود استا کمپوز لري او تاسې پکې پوري ترگوتسو کړي . تاسې په دې هکله څه وایاستا .
— که څوک د فزلی په ماهیت پوهیښي نو واقعاً فزلی پورې خوند وړ اړه پوري ټول دي . او باید زیاته کړم . د ښه فزلی وړاندي کول هماغسې ریاضه

په موسی ویشی

نو استاد به ښه وهل او پبول را کړل . خو چې مې راباندې درسته زده کړل .
— خو مړه سندرې به راد پواتلونېسو . کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایي :
— تر دې سو پوري به راد پواولسي یا د وولس سندرې په تلویزیون کې لرم .
— ستا فلی له سند رو سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسې دومره کمی سندرې په تلویزیون کې لېسنگه کړي دي ؟
— زما زړه هم فواري چې زیاتې سندرې ثبت اولېسنگه کړم . ولی موز ته څوک اوري . او ځنی وخت مې لا سند روتسه ژاري . په هیواد کې خوږه ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چې مې شول قبر بحاي مې نه پیدا کیده ماله خپل جیبه بیسی ورکړي او د قبر بحاي مې ورته را وښووه . زما اود هغه اړیکې د شاگردې او استادې نه وتلسې وي هغه زموز د کورنۍ د فري حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت په ما و د خلوتښته زړه روپو خیرا مې ورسې وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد مې د هغه سره څه وکړل فیرله دي چې د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته مې صرف لاس زړه ورسې د قبر په سر را کړي . استاد د درد اخله دي . میرمن مې چې کله د پوښتو کولوڼه ستومانه مې نوچنگه را سره کوي او وایي ته له چانه کم پسی برون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي . تاته په دومره وخت کې یو کور د رونه رسید پرېزده د اهنر پرېزده .

نعمت الله

ما په لار کې د موسی



هنر، هنردی باید قدر

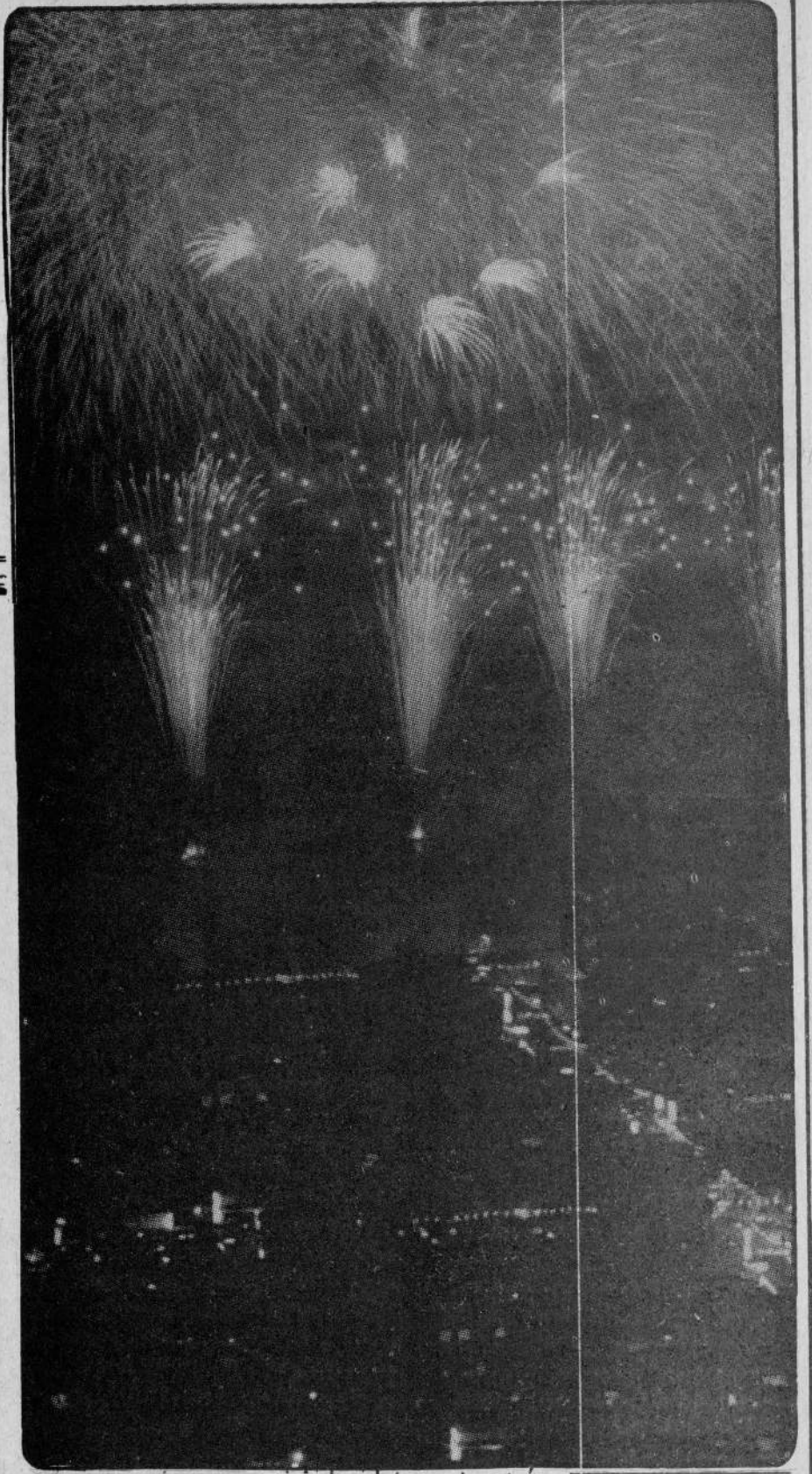
مرکه کوونکی : د لحر م

اقتصادې مرسته راسره وشي اخر سره لپه بچیان لرم . د بلی خوا پوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرگه به ژوندې وي . اخر هنر خو غوڅه د بولی په سر په اسانی نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانی کس مایدي لارکې پوهل خوړلی .
— خدای دي خپروکې د اللطف مویه حق کې د اوريدونکوله خواشوي کسه د کورنۍ له طرفه .
— استاد اول میر پوکوښي کاوه چې په صحیح شکل موسی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا . ري . که . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا — تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتوله پاره کاوه او که به مې فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشريزي . زه دا عادت نه لرم چې زاري او نواتي وکړم چې خپري زما سند ري تشکر کړي . هنر هنر د پوښتو قدر مې وشي . که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي . همدارومې خلور سندرې په راد پوکې ثبت کړي چې شعری د استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولی نه مې نشروي . استاد اول میر چې جهاني شعرت لري . سند ري مې په بهرکې خلک په مینه میده

لرونکی سند رفاري نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوريدونکسو روح تخلوي اوله عانه مې بیخوده کوي . کله چې له پتي سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سرکې مې فکروکس چې گوندې بحاي مې فلت کړم که په کوچه کې گڼونه پراته وو خو تته پري نا — ست اوچاي مې خښ . په لومړي کوچه تر نظره تیره کړه هله په یوي گونې کس پوښتو کالو گڼد لوماشین چې تر څنگ مې نعمت الله ناست و زما پام هغاته وراوه اوداسې موه خپرویل وکړ :
— ماجیت وهه چې ولی مې ونکړ ایشو تاسې په راد پویاد موسی په ریاست کې وروڼم خواوس پوه شوم . لکه چې — گڼد لوی بیسی اودا د اند پواالانو مجلسونه اومرکې تاسې بحان ته راپولی او هنر ته مودومره پام نشته .
— تاسې بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادي . اوکله کله د — بیکاري په وخت کې رامنځ خوله یو پلوه

د پښتنې تنگ ټکور خوږ ژمسی سند رفاري اوښه فزلی بول سند رفاري په لته د موسی له ریاست څخه د گڼد لوی د ادکان په لور رهې شوم . که څه هم چې د دې سند رفاري سندرې په تلویزیون کې کمی لیدل کښې خو بیا هم له سند روسره مې چې په ښکلی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همغاري دي . د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی . د جاخبره موسی دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه مې د خپل زړه په تلکې موسی ته بحاي ورکړي دي . د پلا د د وولس کالو چې له موسی سره مینس دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلسې اومرحوم استاد اول میر ته د شاگردې — زنگون ولگوي . د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې مې راد پوته وروښانده . هوکې د پښتو د اکره اوسابقه

شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کس (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیسه بهیا نه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو ریایی دیوه لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینکل به فکر کی وینیس . به دی توکه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی د اگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زومونیز د لمر د سطحی د ریایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعتته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستی وختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتوسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریایی یوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک به ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی به دی اعتراف کری دی چی دلس زور و خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونی نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فنزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینتیا چی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیر ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصار د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتیا دیوه کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونی ترلاسه کری داسی رابسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونیز به نورو وینو . خو که چیری د اتومونو پوری لوی دلی له خوا دیوه روینتیا (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو وړ انگوه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فت گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مسالی ته پیی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ هفت روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیروز شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو تراز پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور میخورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که در جلوب
 افريقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن ، انسان
 ميگردد . بايد ياد آورشم که اين
 مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



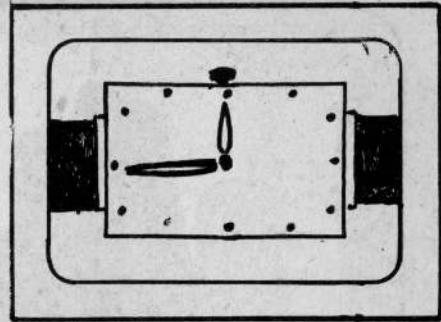
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها -
 از بين به بعد درگادي هاي سرسبز
 شده ، نه بل در زير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا -
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوصه
 صمانند سامان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجي به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي -
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتی فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰۰ تا ۰۰۰
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده -
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

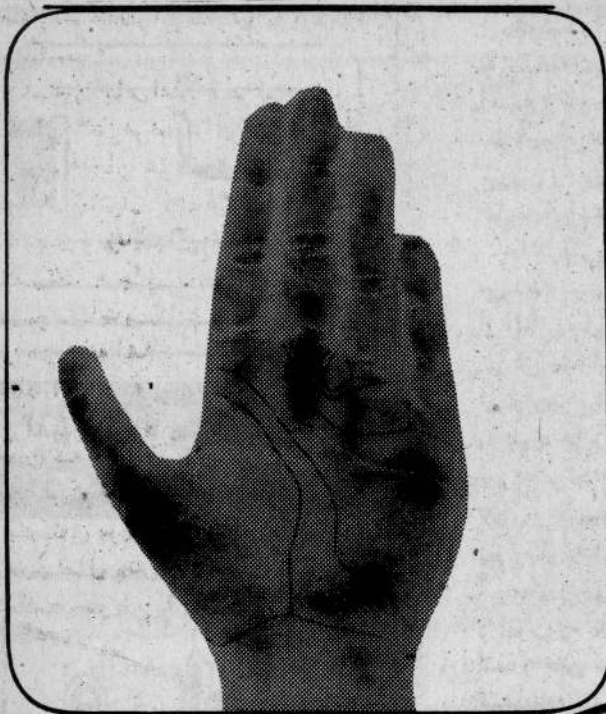
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
 باران . براي اولين بار چتر يدر
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيدا
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتر ي به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود ،
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

— تحقيقات چندين ساله روان -
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از روی راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی راکه به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانست .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را بینی بر تضمین حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کشف ۸ هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سر انجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و پاره شده
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانشمندان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دقتی
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد
 حالا دانشمندان به اشکال کف
 دست بهساران دا رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatics " و سایر
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طریقت است که حقیقت اینها را قاطع
 وقت دا غتکه که این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمدالمعظم

از نگاه آنترو پولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبیایی
 طبیعت نیست و دانشمندان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آبیته مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علا ماته
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده پا " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است .

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محکم را بپاید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
• و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم •

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم • بار دیگر بسوزش
میخواهم • من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار گویت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت • از بسرو

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

غست • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

عقبش بست • چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خود را در بر کشیده بود • مطلقاً گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

• دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذار بروم •

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد •

— تو اینک در دستاں شهر قرار داری • زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید • در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضمیان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتلش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبش را • • • • •

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرده و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

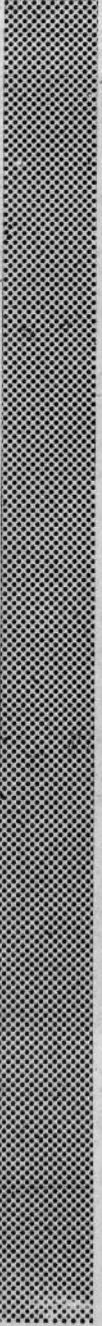
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه بیان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفته و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا یگان میکنم که هیچکس به سهولت شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها ی تانرا ...
 - متاسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و د پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاقی کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دل و باج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیاورد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توی از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

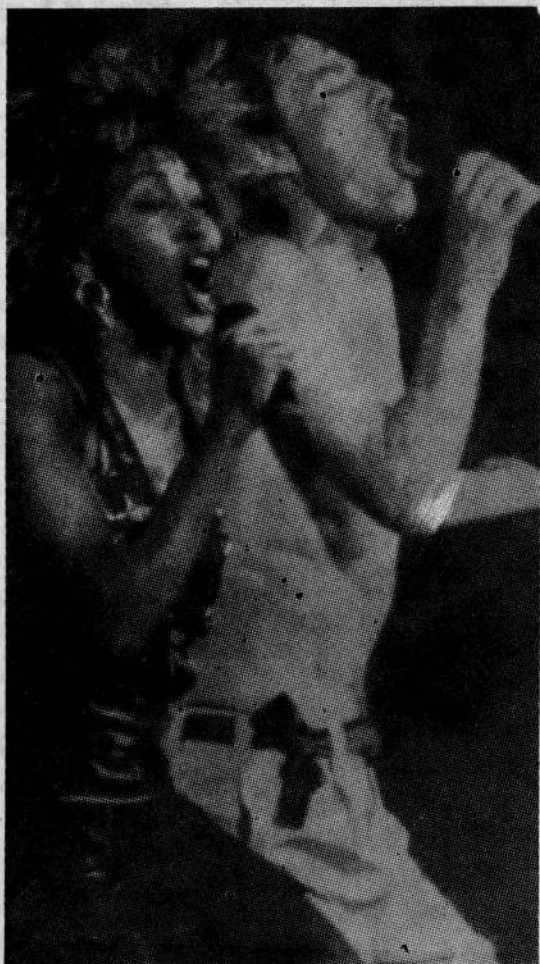
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فو کوه ه نایبند فرانسه و هفت فرس در راه جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشمی یا ه در هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دستمیرا - ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغولی شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانمایش اندام اجرامیکنند که بیننده در ویرای آن چیزی مینماید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، به تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصند...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سر و سرش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیرماینی تولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خبیرشدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته ولسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبیرشدیم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. ازهم جدا شدند، وفعلایکی درشرق دیگری درغرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تابین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زبیراین عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند!

سلما نزاروفریا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار دیگرفلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کارهای یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکنند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد.

همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو))

بدهد. آن ها را خالی میان تهنس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخودشان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

کلیسای سحر

دختر سحر

سمر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق
به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود
یک خاموشی مطلق و من از این سکوت
لذت میبردیم زیرا میخواستم تنها در
خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ،
بستم آرامش هر شب را نداشت . از این
پهلوی به آن پهلوی افتادم . هر بار که
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی
و جذاب ترکس نوازش میداد . در فر -
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی
که ندانستم چی گونه صبح شد و
صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی
دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال -
دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

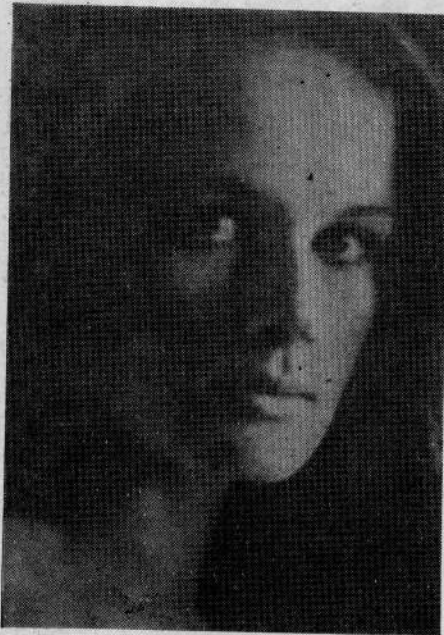
رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب
هرم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز
لباسم را عوض نکرده بودم ، یک همه
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند
و تیرگی دادند و یک ه یک قصه
خواستگاری را آغاز کردند . من خوب -
شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -
ین بار که او را دیده بودم ه سرش را
به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست
و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر
را در بعضی محافل دیده بودیم ،
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،
اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته
آهسته حرف میزد م نگاه های خسته -
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید
و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه
بود من کوشش کردم که بدانم چی
میگوید . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز
این قصه آغاز شد ه قصه یی که
گفتش در دست و ناگفتش رنجی ،
آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای
سیاه و بزرگی را در برداشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د
شتاب داشتم و میخواستم از سردی
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه
ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروزه کمتر از فردا
 نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یگانگی برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشدم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یگانگی
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام
 به شب و شب را به صبح میرسانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هسایان ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود . من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتم ، ماه ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبودم
 دم معافم کافی بود . هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بیشتر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود . شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبریم یک شب با هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم . آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هاسی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نهایی
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد من غصه
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابسی
 و یاسنی نقش میساخته ، گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مظهرهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و نفس
 میدیدم ، بهدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید ، من زوجه به
 خواب میرفتم و نیدانستم تاچی وقت
 شب بهدار میماند ، اما خواب
 داشت یانه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بیشتر ارقام
 را با او میگذرانیدم ، وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر معرفت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خان -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

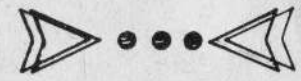
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برنج و گوجه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگذاشت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتم و میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشتم کیسه فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفتم .
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش قهقهه
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بهوس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در آن وقت با نگرانی از او -
 پرسیدم :
 ای سیمایم اخبار داد که یا با
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفتم توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
 رفتم و هیچ خبری نسبت به نرگس
 ندادم . دلم درد داشت در شناختن
 آن که به دستان خودم به شفاخانه
 رفتم .
 نرگس بیمار بود و در بسترش
 سوخت .
 در میان آن همه سوخت . سرو صورتش
 در آن روزها زرد و پوئیده شده بود
 و از هر چیزی نفهمیدم که یک چشم
 را خواست داده ام و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترش درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوانم
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفتم
 مشرعبدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منلنگید . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس بیرون زن جهان بودی و -
 نرگس به دامان یک شیطان پناه
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن نفهمیده -
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغدید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریه و مادرم به صورتش نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتیم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مریضه . با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

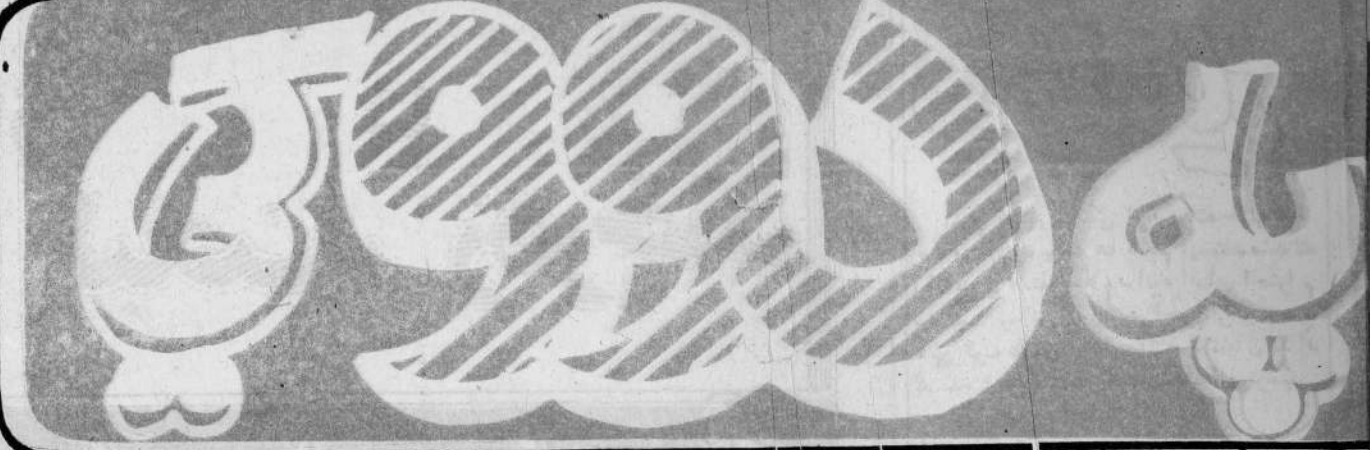


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړې وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینشایی له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړې کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد د تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید او د پیر زیات په فضا شواوونو غشتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر و . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پروچولې وو او را کوزیدې .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راوړیدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید .
هیچ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شای بحان دوه قات نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړې وي دده په غږ کې یې بحان وروږ نیولې وي .
دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله سایی ویدوله او د قفل

د سنگری وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه پار بر یالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه دده ورته فز نیولې وه واورید . دده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړې او خپلی کوزی ته یې بوزې . کله چه دده دې تیاره کوته کېس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېس یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه دده وه . هغه نجلې چه پې پری گران وه او دده لید یې جرات نه هم باید پاره شو یې نه و ی .
کوم احساس چې دده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . دده ته بیخي نوي او دده د پیر الیتوب خرگند وې . دده په رگونو کې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسې احساس چې پخوا یې هیڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل .
دلته ایلزه په درانده خوب وید و . دده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه دده د اجابو پیرال هم دده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره دده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب دده په رگونو کې ټپید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سر شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې موه به کوزی پوه شو باندې ولگیدې او د پیر ترې را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وې .
دواړه لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندې اېښی وې . دود ورو بسترې خواته وروږدې شو . دا عمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترگی خښ کړې . اوس یې چې سترگی له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېایسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترگې خوب پټې کړې وې . دمم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان پری راخواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لټر فوندي سره بېرته وې . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید .
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پریخپلو شونډو ښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یې ورو ورو لر زه رافله و خوشیده او سترگی یې رالوتی کړې .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید و . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لټر زده شوې .
د پیر شیبې له پاره یې سببه او انې پار نجلې ته وړید او شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اوز د کړ .
هغه په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانس او سه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولید . نو د پیر محرکه کوي تر شا ټپولاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور نی شه دده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوې کولای چې وید و شم . زه))
هغې کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې وروته شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت پیرالسی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې چه کولای شی ؟



هغې وویل : ((جیفرې . خوته باسد نه وي رافلی . ستامور . . .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایی بنده بنده کینف له اود جیفرې لپو یې او ترې شونډې د هغې پریخوله باندې کېښیښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پریلوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهیدله خه کوي بحان یې د هغې ترخنگ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغې پورې یې دا ټینگه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ټینگ سره وویل :
((ایلزي — زما گرانې (اوه . زما گرانې — زما گرانې))
د جیفرې د لپو یې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرداد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټپرتله وراوړ د کړ هغې خه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې ماته کړه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لټر د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا له لپاره

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
چرا اداي احترام نكردي ؟
نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :
بيخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
بزرگترين خرابی در وقت داشتن
چيست ؟ او جواب داد :
داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
- آقا چرا گريه ميكنيد ؟
مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
- اين چيست ؟
رهگذر گفت :
- معلوم است ، اين ماه است .
گريه مست شديد تر شد و گفت :
- من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات ما موز

ما موز و كرتي و كلاهم نبود
اي امر اگر نخوردي نان و نمك
گر شام بود خرج پناهم نبود
والله زيربي است گاهم نبود
باوصف همه بختگي ام خام شدم
هر چند شريك رشوتم بود رئيس
اي كرتي كهنه ام فداي تو شوم
تا سال دگر اگر بمانی به برم
در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
او صادق و من بندي و بدنام شدم
تريان رفات و وفاي تو شوم
والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
فاروق از خير خانه



تحریر نظر، محظا سرابو



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با
هسران خود به اکتشافات جنگل های
افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریسل
بزرگی آمد و خانم یکی از آن ها را زد و
ویرد. بقیه آمدند به جادرا و شروع
کردند به دلداري و تسلاي اولی
جهانگرد بی زن تیره کان با خود زنزه
میکرد.
ای سستی جانس-ای سستی جانس
تا حایی که یاد من آید و مطالعه کرده ام
این نژاد مخصوص گوریل، زن های راکه
میدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس می آورند.

به عزیزش بلقیس هونی

طرح ادبی

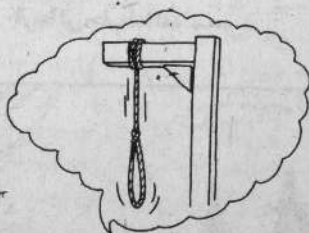
عزیزم، به یاد تو اشک از چشمانم
سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که
دوای تمام درد های من و مرهم همه
زخم های من بودی آرام میدهد.
باشیدین نام تو وجودم به لوزه درمیاید
زیرا به یاد آن روزها میانتم که من و تو از هم
جدایی نداشتیم. اگر یک روز ترانسی
ندیدم چند سال بیوترسی شدم. اما انوسوی
و صد انوسوس که تقدیر، ترا از من جدا کرده
است و تاابد جدا کرده است.
آه، عزیز من
ای گوشه

نوشت: نیلاب حکیم

علت آن که ماهیها عاشق نمیشوند
این است که پسران شکست، وسیله بی
برای خود کشی ندارند.

نمیدانم آدم های دور وقتی در آینه
ننگه میکند، کدام روی خود را میبینند

ارسالی: بلقیس ازاده



ترکیب هلری رئی:
به نظریک متخصص، رقصهای مدرن
ترکیبست از رقصهای سنتی افریقا و
حرکات یک خانم سائیز ۴۶ که میخواهد
بیوهن سائیز ۴۰ را برتن کند.

درساعت دری

بنافلی جنت گل خان که مضمون دری
را درس می داد برای شاگردانش وظیفه
داد که برای فردا هرکس چند جمله
یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید.
در این میان کریم الله که خود را لایق
لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های
زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. دو
بچه را دید که با هم جنگ می کردند. یکی
برای دیگری می گفت برو که می زنت.
کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت.
پیشتر رفت دید که دو بچه قصه فلم را می
کنند یکی می گفت:

این را از د رمند ریاد گرفته ام.

کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد.
کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر
به موتر بالامی شدند مرد برای زنش گفت:
بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.

کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به
صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله های شاگردان
دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت:

بگو کریم توجه یاد گرفتی؟

کریم الله گفت:

برو که می زنت.

معلم خشمگین شده گفت:

احق، این همه ها را از کجا یاد گرفتی؟

کریم الله جواب داد:

از د رمند ریاد گرفته ام.

معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود،
گفت:

پیش شو گوشه که بریم اداره.

کریم الله گفت:

بفرمایید، حق اولیت از خانم
هاست.



برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما
 گویند به زین سیاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جو گویند بهم
 باری بیما به موثر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دایم تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی باپانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بهکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده . بی آزاراستم
 که همیشه به او امر بد روامد رخود گشود
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلند ی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست . دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسالی حفیظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دایم نهاد و به
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کردند .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز و بالاحاج درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکرار
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هنرمند پرسش یا آنها مافتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه دزد دل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعقن شود ه که از رستوران مغرور
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمیباشد
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داخت ناعده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیافهم
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریان عذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کشور ما
موجوده است . نام شهر ها جاده ها
پناها همو سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانی ه قشمر میدهند
من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوانبای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاشتم .

وقتی اندام درست و بسند شکل مسرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتم ه بیچاره ها بی صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اند . آیا جواز نامسه



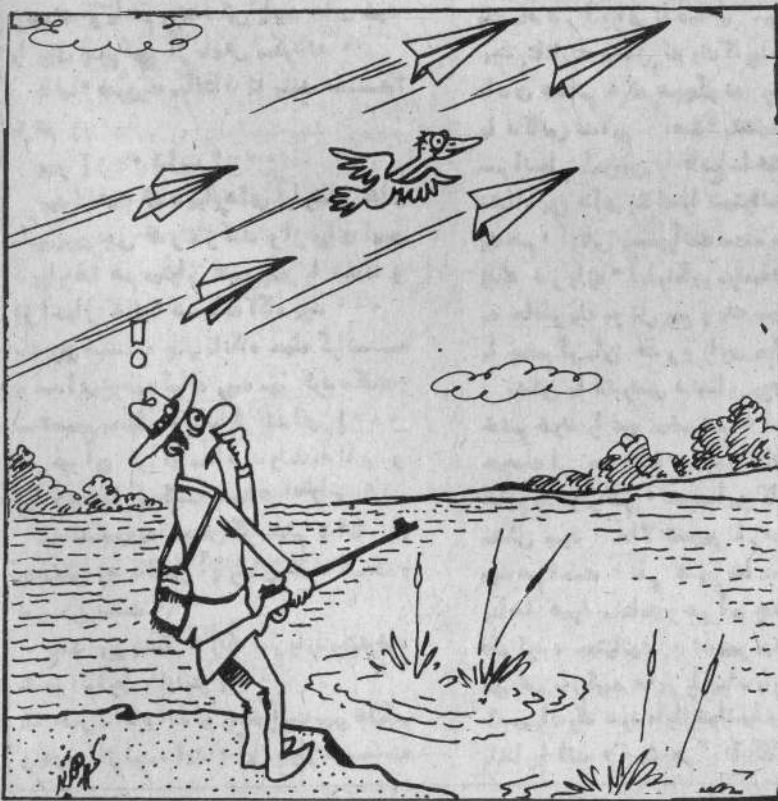
نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خو تللو
وځنډل خون يروز د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتيب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد به
بوجي کې بچاي برعکاي کړل. کله يې
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.
هنگه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجي په لاس کې لري.

* د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بيا يې
د بڼې لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په همکډه
وڅخولي. کله يې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بيا يې له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
خواستل مونه اونور ټول ټول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
ور نه وو. هنگه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هنگ ته نه بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده. نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايي
چې: داسې دچادي. که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل لويانو پورته گټه اخستل يې روا
کوي.
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي
په موندلي شي په بيه لاس کې ونيسواو
بيا به مو ورو له مخه سره دري حمله
وييل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غز پد لوسترو کتل او شي به مو به
جيب کې اچاوه.
د اد ماشوموالي د نا پوهي.
نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

پاڼي په (٦٨) څرگند

د سیخ له خولی خورل

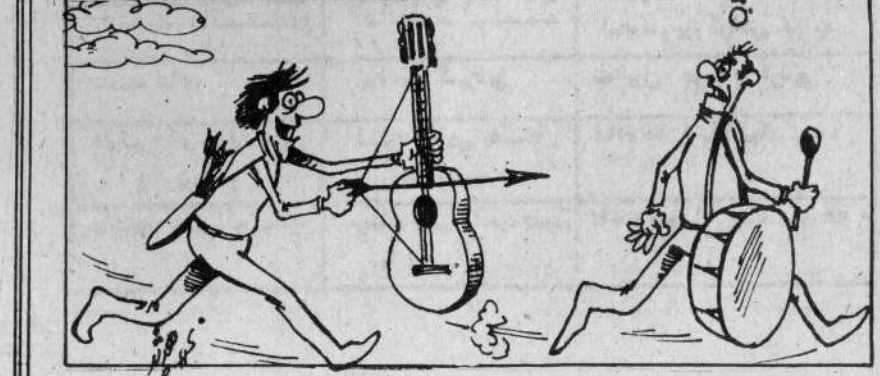
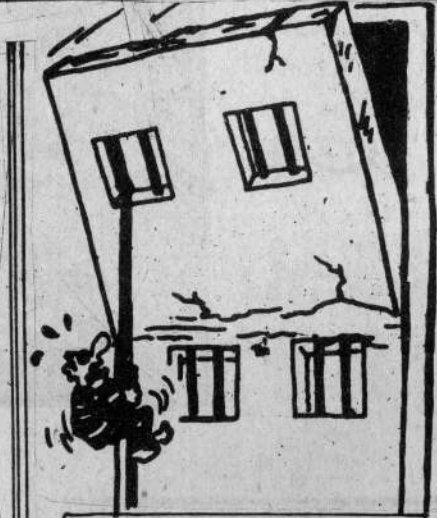
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورنه ویل او پوښتل نوراته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو
 - که نور روزگار مو ترڅه دي
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی
 د زوی به لځای سیخ راشین شوی و
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتنی له پاره ورنلی م . خو دا لامل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورځنی وی پوښتل :
 یاره جاندا د (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما نارینه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه د پوښتنی سره لږ
 * موښکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خرنی
 * خبر له . نوزه به کونونی مغازه کسی
 * ما مورم . خواوس می ته هر ویلی چې
 * تقاعد می کړی دی او به کورناست
 * پم
 * اوبیای د خبرونه لږ کی به دي -
 * وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ
 * له خولی خور له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . لورهر لامل
 * چې له کونونی مغازې څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی پومل هغه له نظره
 * تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی
 * له شکه به د جاندا د سیخ له
 * خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږی

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولوته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورځنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دي نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروسی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو کوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دي . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځیرنه خپل واک لاس

د اښیز برس او انرد بنجاره هنی ته څیرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اښیز خانی په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دي ورکړی . خوله هنیسی ورځی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

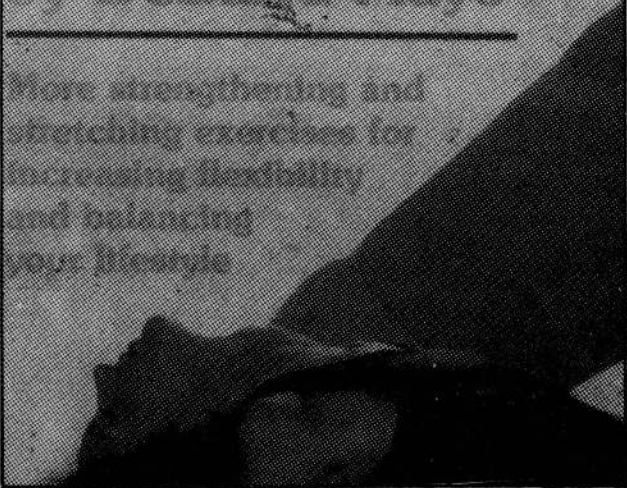
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه‌ساز

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوبه
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و کمر	مسئول حرکات گردن
عضله های زود تپه	قسمت بالای پشت و کمر	شانگ ها را بالا می کشه
ماهیچه های سه سر	چنان قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده - بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت و وظیفه عده عضلا - تسی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا عده مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیر زانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیر زانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند .
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های پطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار پطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های گاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کمی را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیر زانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پرنی	جناح عقبی قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را در جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری		بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

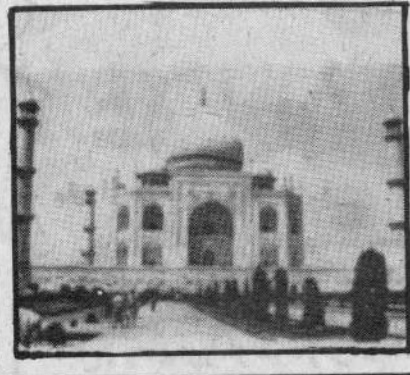
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تقاضات آن تاریخ هند را
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
در تعلیمی درس به چی نوع ورزش
علاقه مندی داشته اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و ده هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

میخواهم بپرسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerri) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دیر
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند



در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را دریافت
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را به دست
آورده است.
در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقي رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کیدو په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسني . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممكن ميتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کیدونکی یا نه لیدل کیدونکی سطح باید په پیر لیري واټن کې تصور کړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کيږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د نننیو پیژندونو په رڼا کې وڅیړو . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړتیا لري . (ځکه چې دکتلی - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - به داسې حالاتوکیسی محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنگ اویو برابروي اود تود و ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول دومره اندازه تود وڅخه د ستورو د سطحې د تود وځي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه دومره تود وڅخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود وڅخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغسی اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري - اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیزي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیسی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکی خوساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظه چې پوهیږو نوره یوه حدی سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کس شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدو سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود - شایند است این است که من رول هر - کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف - دفاع و رهایش را از هر در می میدا -

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست منی را می بینم ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

آیا آن که در این اطلاع یافته است؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکشد و در دستش را دراز کرد و گفت من فکر کنم آنرا در رویت دیده ای.

الیزابت گفتش غریبست بعد زد:

اگر چه در این همه وقت من با او و ترسناک هستند من یکس با او بد داخل اتاق و یکس از آن ها در راه بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برام گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صده سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش ششتر از آنروز ایتان ها از لندن به ... بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها در آنجا کشته و جسد دیگری در آنجا پیدا کردیم. خان ایتان بعد از آن خواب زدند و بعد از آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟ فلم ...

خوب، من اینطوری است.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایستگاه کتری سرخ روشن میشد و بود و لباسش بسیار کوتاه بود که بشکل ...

زنان او می رسید. موهاش کوتاه و چسبی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.

به حد قهر فرو میبرد و آنرا از ذهن و بیلی خود خارج میکرد ایتان ها قهقین داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا اچه میخواهد بگوید.

الیزابت ... بلی. انها ترادید میروند.

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ. قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول و گوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فوروماموردی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارزوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پوه و په نسو د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فوروماموردی مامور چی همان هیتکله ورته بدوی خوره بر بیسی بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیو خاوند شو. خونه بیسی کی صداقت او ایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولسی.

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا میکنند.

فلم اخیر او " فارقور " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسرری سپهر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگفت:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تهره " سینما هست. شاید او یک " بان و سوس " دیگر برای سینمای امریکا باشد.

او با " کن شریور برادر زاده " رهس چهره سابق امریکا (کتسای) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه نمیکند.

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگفت:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالما در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم داریم تا مشترکا فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر مصرف گزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی مصرف شده است در بر نخواهد داشت. میباید او اینهاست

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشایندی امیدها کاشتن می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میکردید، باری در آشیب
 خانه منزل دستانتان را شستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمانت اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار)
 را برقرار ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر-
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا-
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب-
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی-
 ینهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا پرده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر))
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معنی روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه -
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب -
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید-
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا-
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است ه کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا-
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد-
 دید ه ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد بانه
 راستی این که من هم نمیدا -
 نستم سر انجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن -
 بسته و محکم بودند بستری کرد-
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت ه سرو
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سر زتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا -
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : نفسی یعنی کبد تر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را -
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند ه ولسی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه -
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری -
 گت :

" شما صحت کامل داپه
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحتند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپه انسان
 نباید چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن -
 سهری میکردم ه ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتری پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره -
 ثانوی درس میخواند بایه
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود مهر میدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله " آنان آخر سومی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین -
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سر انجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی با برد
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند -
 بهیتم : " طبع در صفحه (۱۱) -

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیک های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس از ممکن شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

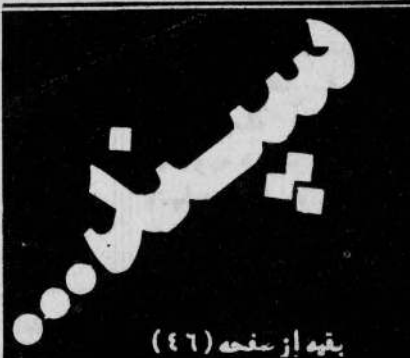
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری لوی اوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم.

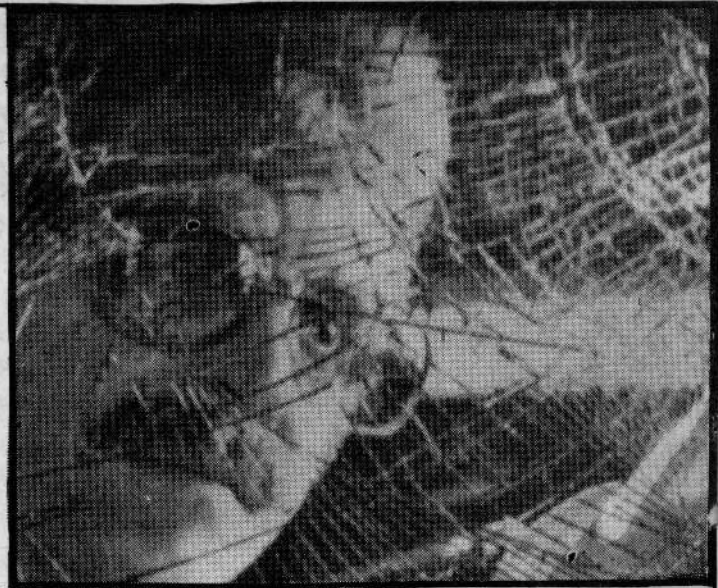
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرز آوزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتولویزین استید، درباره کارهای موسیقی را دیو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را دیو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را دیو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که برن عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده است گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و بطور قاعد ه از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند ویزت دامکتران روانی یک تکوریهم تدایو چنین پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر پیریشن بالکهورلین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (امین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن مقدار (امین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اسید پیریشن) و اویه های بتی موثر اند اکثر دامکتران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ که از کم نوع پیریشن شما را تشخیص میدهد دامکتر پیریشن نوع دوم بود شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکتر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم دامکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم - دامکتر رویه من کرده است گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (دامکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سررویش آراسته وپوتهاش منظم بودند - مقایسه با دامکتر بیشتر مهر با نتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد وسیع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ولی دامکتر از من ویا سخنان خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ندا -

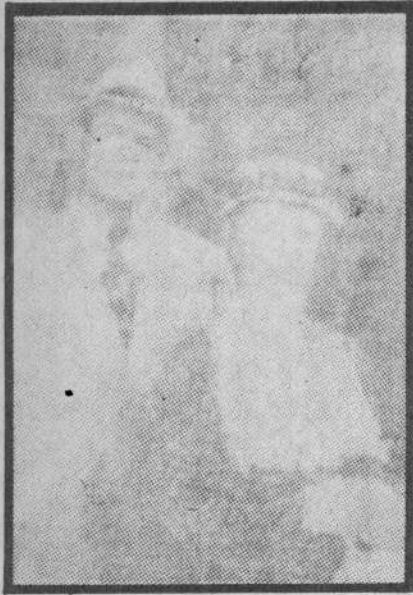
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای فلمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتیم یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیده وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم اینخ بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجود فرورفته است - کوشیدیم ریسانها و رتسه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د کوکور معالجم نزدیک نشد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم و سر دومی ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم دامکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او در باره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن به کلن انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که دامکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سخنی چند در باره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدایو اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکتر که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی می پرسیم : - نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه می باشد چنین علامد در د پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلا سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کارگر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت دامکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از کمترین یاد پاسخ دامد : بلی ! نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آورند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه خود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و دامکتر از خوشی (در لباسش نمیگنجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کوسروس مکمل دارو) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجود آشکار بود اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانه داشته اند از غروب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجه لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد .

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ان اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوج را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بر دن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهته اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد . دست اندر کاران به لطف در بخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند .

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است . برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند بتوان انتظارش را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس پرسفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود . به نسل فلمازان پرسفورد استرالایی تعلق دارد . نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "پرسفورد" هم مثل "پتتربر" سا - زنده ی فلمهای "کالیپولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بسود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد . این دومین بار طی سه سال است که "پرسفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نقاشی معروف می پردازد . در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نقاشیهای بی با همین نام عرضه داشت . اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نقاشی - به بی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت .



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و فریمن " برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است . "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود "با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد . "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است . او که در آستانه ی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خنایلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در بی آن دو بخش در فلم "به من تکیه کن" ناهبرده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد . و سها ۱۹۸۹ "با دو بخشش که او در سه فلم داشت "به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد . این سه فلم سها

فردی که می خنک بود خوشبخت بود
میله والوزما شکر دی و کره اوزده بی
کره ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
بنجو نه کره دی یوخته می زینار
وکیچی بی یو خوبارچی نغاره چی زینار
میله وال لری هم به ران یوکی نه کره
د یو کال مندورامندونه یوخته موشوم
چی د نه اجازه بی واخله دوه پار
چی می نه کره چی د موسیقی د
ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
وکیله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوخته کم چی وای
له نشری وای تک نوازی سره خوشه
علاقه نه لری

خرنگه چی هنر تاسی به به میراث
د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
اولاد گام ایچی؟
د ری زامی اوخلو لورگالی لری چون
زه د موسیقی خنکه به نره له لری
اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
شوق ونه کره اود موسیقی آلتروسه
چی به کورکی موجود دی ویزدی هم
له شوق

تاسی د خپلی هنری خنکه یو خاطره
که وای خنکه شو

یوخته به لنگرهار کی مو خنکه یو خاطره
لومار کولو مگره یو خاطره وای
خنکه خوند به وکره چی یو خاطره
ولار شوان بره د ساز کولی بی واخله
راشو به هدی وخته کی یو خاطره
خنکه چی د زینکله لری و د موشوم
رانی به لار کی بازار شروع شو ترخو
چی لغمان ته رسید ویا بازار دوسره
دیر شوی به کاسوکا سوره د هغه
لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
کی میلمانه او مجلسی نه کز یو سباه به
محلل جو کره سهاروخ دنه له بد تره
وه او هخ آنگاه د میلمانه وه هدا وچه
وه چی بی بی راکر یو ابره د سازه
پوره رانلو

تاسی ترولو لری آرزوخه شی ده؟
زه د خپل وین له د یو مجلسی
چی زه به مده کی به خاد رانسه
طیلی فرم اود یو راه به کولو کیسی
لاست او فروله راباندی کوی یو خاطره
اخله

زبانر کی چی پوری داره شی خوبه
بنکی دی دغه زما د اشنا کتی دینو د
خدا به فوارم چی آرامی شی مسافرا
پوره به خپل وطن شی چی پورگی
لنگرهار یو شنه باغیله به ران لری
او خوشی او مجلسی اوچی او لری
تاسی د هیلی د فروره کیه به
میله

تاسی د خپلی ترخنگه نورد موسیقی
به کومالاتی و هیچی؟
به آرومیه نغاره بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره
د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود
ما به بهیورکی د پوهلر مند ویرخان سره
بنجو ولید ه خونه می شوه هغه راتنه
به خوبه یوکی زده کره اوچی پوره وطن
به رانقل د سخان سره می رانره اوچی

تاسی د خپلی ترخنگه نورد موسیقی
به کومالاتی و هیچی؟
به آرومیه نغاره بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره
د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود
ما به بهیورکی د پوهلر مند ویرخان سره
بنجو ولید ه خونه می شوه هغه راتنه
به خوبه یوکی زده کره اوچی پوره وطن
به رانقل د سخان سره می رانره اوچی

تاسی د خپلی ترخنگه نورد موسیقی
به کومالاتی و هیچی؟
به آرومیه نغاره بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره
د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود
ما به بهیورکی د پوهلر مند ویرخان سره
بنجو ولید ه خونه می شوه هغه راتنه
به خوبه یوکی زده کره اوچی پوره وطن
به رانقل د سخان سره می رانره اوچی

چمن د

(۲۲) مخ یو

ستاسی د دی یوینتی سره می د پلار
خبره رابه یاد شوه هغه به ویل : زویه
هنر به زده کره خنکه چی زویو چی بی به
کورکی یو اسی زری شوی د میونی به
هنگه می باید ویزم چی هنی به
واده کی زه طیلی وهلوته مجبور کی نوم
اوس به هغه خه وای خیره د اسی
ده کله چی موراده و اوله ((ورا)) سره
د خسر کورته ورغلوچی ناری راولو یو خسر
می وویل ترخو چی به خپله طبله ویکه
وهی ناری له شی بیولی او پدی توگه
بی به خپلی واده کی راباندی طبله
ویروله

د طیلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
پرسر دی فوارم یوه شم ستاسی پری به
خه کی دی؟

ماد هماغه اول نه چی د طیلی فنزول
پیل کرل کونیم چی کی چی سده او
اساسی طبله زده کریم س پوره بره ی
چی تره می رازده کره به بهیورکی
می هم زده کره کره او استاد هانم
سره می هم گار کره او هندی تال سره
هم بلد به لری زما طبله به علی توگه
زده ده زه طبله به خنکه وهم له
به گوته اود طیلی آواز باید دوسره
اوجت دی چی د زیر اوم فری باهند
پله موسی تره وریزی باید خرنگه مکر
چی دینتو اودری موسیقی له پاره د
طیله به فرولوکی تیر شته خنکه
دینتو طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
د تکیوتال تیگره تیرای شا
د (نهی تال) بلبله شادول اوحنسی
جو هدا طلع دی چی یو دی طبله
فر ویکه دینتو طبله به اودرسته له شی
فنز ویکه

تاسی د طیلی ترخنگه نورد موسیقی
به کومالاتی و هیچی؟
به آرومیه نغاره بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره
د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود
ما به بهیورکی د پوهلر مند ویرخان سره
بنجو ولید ه خونه می شوه هغه راتنه
به خوبه یوکی زده کره اوچی پوره وطن
به رانقل د سخان سره می رانره اوچی

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
یل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله
پریتانیا می را اعلام کرد دانی یل
دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی
د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی
" کیستی بران " د رنقل " پای چپ -
من " کسب کرد

" دانی یل دی لوکیس " پس از فار
یافت جا یو ظاهره داشت :

" من و سایر اعضای طلوعه ی فلم
از یک عامل کسب نهرو کردیم و از یاد
آوری تلاش هایس که کیستی بران برا
تامن خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
بهترین اشعار و نقاشی ها برای جامعه
اش انجام داد

گفتی است که " کیستی بران " به
دول فلج بودن اکثر اعضای بد نشه تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
من " به کار کردانی " جیم میردان " -
ایرلندی " دی لوکیس " کاراکتر
او رابه ممکن هکت انگیز احیا نموده -
است د دیگر کاندیدی عده ی اسکار

بهترین هنر به هغه نقش اول مرد " مور
گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا
هیوست خانم دیزی را به عده د ادا ما او
هم در مشارف نهایی آرا ماتند " ظ
کریم مغلوب " دانی یل دی لوکیس
شد

و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
همین یک جا یزه بستنده نکرد چرا که
خانم " برنه افریکر " هنر به هغه ایرلندی
که در نقش مادر " کیستی بران " دار
این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر
به هغه زن نقش دوم را به هغه اسکار -
بهترین هنر به هغه نقش دوم نیز به -

" دیزل و امینگتن " رسید که در فلم
" افتخار " نقش یکی از سرکرده هاف
سپاه هیوست یک گروهان در کور در جنگ
های داخلی امریکا " بین ایالت های
همالی و جنوبی این کشور در کور
نورد هم " را به عده دارد " افتخار "
مجو هاسمجا یه اسکار به خود اخصا
داد تاسی از " رانندگی برای خانم
دیزی " بر افتخارترین فلم سال باشد

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی بالمهاجت میخواست آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتو سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتو را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: تماشاچای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجباجت و روروسی. در گرماگرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بدیدر)) د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانی هم امور تجارتنی سهم خودش را (در بانک اروپا) پیش میبرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبیزی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهاد ها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهد کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تماس داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود راپافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا باشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنهان شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و پواری دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که باعقلتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را پس بول و زینورات چی شد؟

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- ((برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسوارا تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرکش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام زینورهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد از کشیدن امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

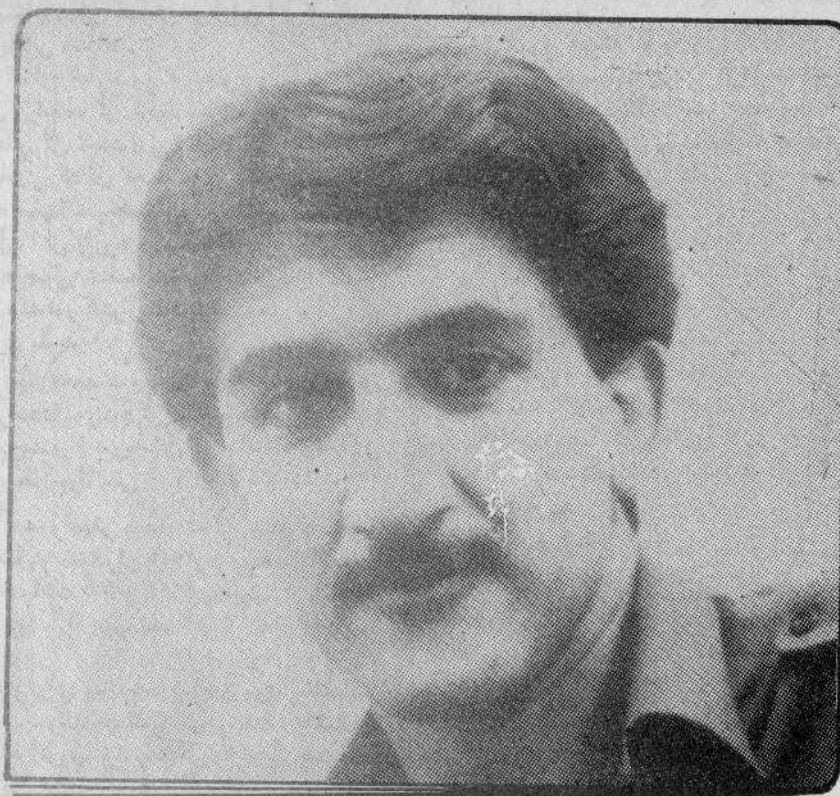
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود ریه رو
ساخته است .

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤسوری که
بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتود یک
ما ادامه دارد ۳۰ برنامه افزون برد و
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
اند .
چرا ؟

- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که جقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایش نامه را در فستوال ها کاندید بکنم
میگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بیاوریم بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فرکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب
 و گردهم آیی ها را میخوانند و میگویند:
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگرند
 خوابکاری هایش را میتوانند ببینند.
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزها
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق توجه اول
 قرار دارد. استحقاق نام (سکو)
 ندایم!

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدغه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من
 به نیروی آنان ایمان دارم.

* کارهای آینده تا ن چیست.

— یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.

کوشش میکنم که این بیسیها را تأیید
 قربان آماده نامیم... برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت.

* اندکی از خود صحبت کنید؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
 مجرد استم بی خانه.

* پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم؟

— بله مجرد بودن بی سرسینه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.

* ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده مثبت نیازه
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این هارا بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر.

* در گروه شما کی هاموفق تر
 استید؟

— چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 فوق العاده مستعد دیگر (زیبیر
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
 درین اواخر یک کورس فن انگوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد.
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد، استعداد های خوبی وجود
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت. من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم.

* شما در کجاست و تمرین میکنید؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است؟

— متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد.

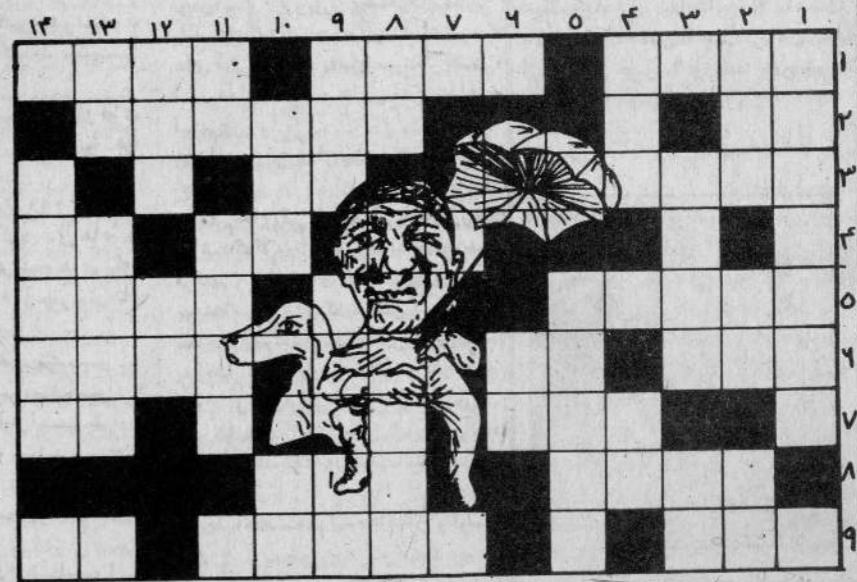
و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر نتوانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملاً خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد. بی روح و خشک است.
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست.

سایه‌ها

جدول معلومات عمومی

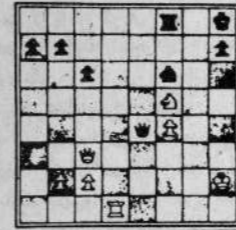
افقی :

- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املاي غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار ااتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- عربان - جایزه سینما - انگور
- عمود ه :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

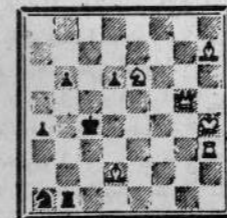


شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	چ	چ	چ
۱۰	ی	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول

برای شاگردان فصیح صنوف

۷-۱۰

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود ه

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر مزارشریف
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خورده ای که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۷- ضد بیداری
- ۸- خوردن سی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

بسته از صفحه (۱۱)

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهتره کتوران و نرس ها و دیگر موه ظفین شفاخانه نیز مهمل کردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد کرده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره
مثل شعری می بویید به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-
بانتر باشید • درد تان رابه طبییی بگویید که
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگهمدارد • توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-
ین ساخته اید •
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیایید •

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دورک می کنید • حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد • شما روز های بارانی را
دوست دارید • اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود •

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
در دنیا است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میاید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند •

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز
خوب را انجام خوب بدید • خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد •

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی
را داشته باشد • خوشبختی تانرا کم
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید •

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
مخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی
کی چیزهای زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد
بود کند و عشق واقعی و نخستین
راه ندارد • اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد • بحث در باره و فسا
مفید نیست • بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید •

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد • در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید • شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید •

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید • هنوز در دنیا ی
ماکسانی زیاد هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند •



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موزہ عمدتہ شما مانند سجادون، جوانان امر
انبار ہفتہ و سایر نشریہ ہا بدتر ستر قرار دیند

آدرس: شہر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکہ فروشی جسپی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرض میدارد؛
برنج اعلی و مواد آمیزا قچی بہ نرخ مستقیم و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفائیہ



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علم مند
کہ خواہش شمول باین کلیپ داشته باشند در کاس شوند
آدرس: سالک و مقابل سینما ملی
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ - ۷ شام

فروشگاہ مواد تعمیراتی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پتی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنگ را طور عمدہ
پیر چون بہ ضرورت مندان محترم بہ قیمت مناسب عرض میدارد

آدرس: سالک و مقابل سینما ملی . فروشگاہ حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و در هر کجا

بویا رهای که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها در خدمت شماست
 در تمام روز و در هر کجا

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**